وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا

کتاب سوم دبستان

With the Compliments of
The Cultural Counsellor
to
The Iranian Embassy
New Delhi

بسم اللہ الرحمن الرحیم







بسال ۱۳۲۶ بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن بمورد گذاشته شد. طبق بند «ب» از سومین ماده این اساسنامه کمک بفرهنگ و مساعدت به دانش آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان بشمار آمد.

برای تأمین این منظور با بکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه مقرر گردید که یکروز در هر سال بنام روز سازمان تعیین شود و در سراسر کشور بوسیله فرهنگیان مراسمی انجام گیرد و اعاناتی جمع آوری شود.

از سال ۱۳۲۷ این رویه در سراسر کشور بموقع عمل گذاشته شد و هر سال اعاناتی جمع آوری گردید که برای تهیه لباس و کتاب و هزینه تحصیلی محصلین بمصرف رسید و حتی دو خوابگاه مجهز در امیرآباد ساخته و بدانشگاه هدیه شد که اکنون محل زندگانی عده از دانشجویان شهرستانهاست و یکبار نیز متجاوز از یک میلیون ریال بمصرف طبع و توزیع کتب دوره ابتدائی رسید. برای اینکه بازهم بتوان بفرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت بپیروی از علاقه و توجه شاهنشاه بتعمیم تعلیمات ابتدائی و باسواد شدن مردم سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت کتابهای دوره ابتدائی را بخرج خود و بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند و میان دانش آموزان سراسر کشور اعم از غنی و فقیر برایگان و مجان توزیع نماید. اینک پس از مذاکره با وزارت فرهنگ فعلاً نه جلد کتب چهار ساله ابتدائی که متن آن بتصویب شورای عالی فرهنگ رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور باختیار وزارت فرهنگ گذاشته شده است. بدینطریق بامر مبارک شاهنشاه در راه خدمت بفرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی ده سال که از ایجاد آن میگذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته که مهمترین آنها فهرست وار ذکر میشود:

کتاب از عوامل اساسی تعلیم و تربیت است و باید علاوه بر انطباق کامل با برنامه های تحصیلی از لحاظ مطلب و سادگی و عبارت دقیق و رسا و از حیث کاغذ و تصویر و چاپ نفیس و زیبا باشد تا نوآموزان را بتحصیل راغب و بخواندن و نوشتن مشتاق سازد .

متأسفانه در گذشته بعلت آنکه تهیه و توزیع کتابهای درسی اغلب با جنبه های تجاری و منفعت طلبی توأم بود چنانکه باید بنفاست چاپ و خوبی کاغذ و صحافی و تجلید توجهی خاص مبذول نمیشد و در نتیجه رغبتی در خوانندە برنمیانگیخت و سودی ببار نمیآورد .

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که با عنایات و راهنمائیهای خاصه خویش فرهنگ کشور را پیوسته بجانب کمال هدایت میفرمایند رفع این نقیصه مهم را توصیه و امر فرمودند کتابهای بهتری تهیه و بطور رایگان در دسترس دانش آموزان مملکت گذاشته شود . والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی نیز که همواره در کارهای خیر و اموری که بهبود وضع زندگی افراد بدان پیوسته است پیشقدم اند ، بپیروی از منویات مبارک ملوکانه دربارهٔ چاپ و انتشار رایگان کتب ابتدائی بسازمان دستور اکید صادر

۱ـ آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی ـ تهران .

۲ـ کانون کار و آموزش « آموزشگاه حرفه‌ای » ـ تهران .

۳ـ آموزشگاه تعلیم و تربیت نابینایان ـ تهران .

۴ـ بخش درمان کچلی ـ تهران .

۵ـ بخش پرتوشناسی « عکس برداری » ـ تهران .

۶ـ بخش جرّاحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا ـ تهران .

۷ـ چهار شعبه کمک به مادران و کودکان ـ تهران .

۸ـ ناهارخوری باغ فردوس ـ تهران .

۹ـ ناهارخوری و درمانگاه سرآسیاب دولاب ـ تهران .

۱۰ـ ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه ـ تهران .

۱۱ـ هشت بیمارستان ـ نقاط مختلف کشور .

۱۲ـ شصت و دو درمانگاه ـ نقاط مختلف کشور .

۱۳ـ دو درمانگاه درمان تراخم ـ دزفول .

۱۴ـ پرداخت کمک هزینه تحصیل بعدّه‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان ـ سراسر کشور .

۱۵ـ توزیع کتاب های چهار کلاس ابتدائی ـ سراسر کشور .

۱۶ـ کمک های نقدی ـ جنسی و داروئی مؤسسات خیریّه دیگر ـ سراسر کشور .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا بود

کتاب سوم دبستان

۱۳۳۷

شرکت سهامی افست

وانجام امر را بموسسه انتشارات فرانکلین واگذار فرمودند ، وزارت فرهنگ ضمن
عرض سپاسگزاری از این اقدام سودمند تا حدودیکه فرصت اجازه میداد در
کتاب اوّل تجدید نظر کلّی بعمل آورد و آنرا با روش جدید تدوین و درکتابهای
دوّم و سوّم و چهارم ابتدائی نیز اصلاحات لازم نمود وکوشید که ضمن تعلیم خواندن
و نوشتن و حساب کردن بوسیلهٔ حکایات و مطالب راه ورسم زندگانی وشناسائی
محیط اجتماعی بدانش آموزان آموخته شود و روح ایمان وخداپرستی وشاهدوستی
و وطن خواهی درنهاد اطفال تقویت گردد وپایهٔ تربیت مردان وزنان آیندهٔ
کشور بر اساس متین استوار شود .

بدیهی است وزارت فرهنگ درفرصتهای بیشتری که درپیش دارد تجدید نظرهای
دیگری نیز درکتابها بعمل خواهد آورد وضمن مطالعات عمیق تر دربهبود کتب ابتدائی
وتنوّع مطالب وسادگی وروانی عبارات طبق رشد فکری اطفال سعی بلیغ مبذول
خواهد داشت . دانش آموزان ایران نیزکه برای نخستین بار همانطورکه درسایر ممالک
راقیه متداول است کتاب رایگان دراختیار خود می بینند ازاین هدیهٔ بزرگ
شکرگزار و باکسب فضایل وکمالات معنوی و بکاربستن مکتسبات علمی خویش جبران
محبّت بی شائبه سازمان را خواهند نمود .

وزیر فرهنگ - دکتر محمود مهران



خدا - میهن - شاه

ما پرستندگان یزدانیم — ما همه کودکان ایرانیم
شاه ما محور سعادت ماست — میهن خویش را نگهبانیم

نقاشی از محمد زمان زمانی

خطاطی از محمد سلحشور

شاه

اگر همهٔ مردم ایران را یک خانواده مانند کنیم کشور ایران خانهٔ آنان
و رئیس این خانوادهٔ بزرگ شاه است .

شاه همچون پدری مهربان است و مردم بجای فرزندان او هستند .
شاه پیوسته بفکر آبادی کشور است و میخواهد که ایران بزرگ و نیرومند
و ایرانیان شاد و سربلند باشند .

اعلیحضرت محمّد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران است .

ما شاه خود را دوست میداریم .

پرسش : ۱ - اگر کشور ایران را بخانه ای مانند کنیم رئیس این خانه کیست ؟

۲ - چرا شاه را باید دوست بداریم ؟

ملک ایران یکی گلستانست　　ما گل سرخ این گلستانیم

کار ما ورزش است و خواندن درس　　همه از تنبلی گریزانیم

چون نیاگان(۱) باستانی(۲) خویش　　راستگوی و درست پیمانیم

همه در فکر ملت و وطنیم　　همه در بند دین و ایمانیم

همه از یک نژاد و یک خاکیم　　گر ز تهران وَر(۳) ز خراسانیم

همه پاکیم و راستگوی و شریف(۴)　　بی خبر از دروغ و بهتانیم(۵)

گر دروغی کسی بما گوید　　ما از او روی خود بگردانیم

همگی اهل صنعت و هنریم　　همگی اهل خیر و احسانیم(۶)

از کسی حرف زور نپذیریم　　وز کسی مال مفت نستانیم(۷)

حالیا(۸) بهر افتخار وطن　　ما شب و روز درس میخوانیم

پرسش : ۱- وطن ما کجاست ؟ چرا ایران را دوست میداریم ؟ پدران ما چه صفتهای خوب داشتند ؟ ۲- اگر کسی با دروغ بگوید یا حرف زور بزند چه میکنیم ؟

(۱)- پدران (۲) قدیم (۳) ور یعنی وَ اگر (۴) بزرگوار و باشرف

(۵) بهتان یعنی نسبت دادن کار بدی بکسی که آن کار نکرده است (۶) خوبی کردن

(۷) نمیگیریم (ستاندن یعنی گرفتن) (۸) اکنون، این زمان

هر کاری شدنی است

از امیر تیمور[1] پرسیدند چگونه از سربازی بسرداری رسیدی ؟ جواب داد از سختی نترسیدم و هرگز دلسرد و نا امید نشدم و برای رسیدن بمقصود از مورچه ای سرمشق گرفتم :

روزی از دشمنان گریخته بویرانه ای پناه برده بودم و درعاقبت کار خویش اندیشه میکردم . ناگاه چشمم بموری افتاد که دانه ای بزرگتر از خود بدهان گرفته بود و از دیوار بالا میرفت و چون بنیمه راه میرسید دانه سنگین بزمین میافتاد و بار دیگر مور بطلب دانه آمد و آنرا از همان راه ببالا میکشید .

شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد تا عاقبت بمقصود خود رسید و دانه را ببالای دیوار رسانید . از دیدن این وضع امید در من پیدا شد و با خود گفتم من از این مورچه کمتر نیستم ، بدینجهت تا بمقصود نرسیدم دست از کوشش برنداشتم

پرسش : ۱ - از امیر تیمور چه پرسیدند و او چه جواب داد ؟ ۲- وی از چه سرمشق گرفت ؟ - ۳ - نتیجهٔ این حکایت چیست ؟

(۱) یکی از پادشاهان معروفست

صبح

شب تاریک رفت و آمد روز — وه چه روزی چو بخت من فیروز[۱]
پادشاه ستارگان[۲] امروز — از افق سر برون نکرده هنوز

بازشد دیدگان[۳] من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب

یک طرف نالهٔ خروس سحر — بانگ[۴] الله اکبر از یکسر
از صدای نوازش مادر — وز سخنهای دلپذیر[۵] پدر

باز شد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب

از افق صبحدم سفیده دمید — آسمان همچو نقره گشت سفید
باشکوه و جلال[۶] و جاه[۷] رسید — پادشاه ستارگان خورشید

باز شد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب

۱، خوش و مبارک ۲، پادشاه ستارگان خورشید است ۳، دیده یعنی چشم بنابراین معنی دیدگان چشمان است ۴، صدای بلند ۵، دلپسند ۶، بزرگی ۷، پایهٔ بلند

نتیجه حرف نشنیدن

گفت با جوجه مرغکی[۱] هشیار | که ز پهلوی من مرو بکنار
گربه را بین که دم علم[۲] کرده | گوشها تیز و پشت خم کرده
چشم خود تا بهم زنی بردت[۳] | تا کله[۴] چرخ داده ای خوردت
جوجه گفتا که مادرم ترسوست | بخیالش که گربه هم لولوست
گربه حیوان خوش خط و خالیست[۵] | فکر آزار جوجه هرگز نیست
سه قدم دورتر شد از مادر | آمدش[۶] آنچه گفته بود بسر
گربه ناگاه از کمین[۷] برجست | گلوی جوجه را بدندان خست[۸]
برگرفتش بچنگ و رفت چو باد | مرغ بیچاره درپیش[۹] افتاد
گربه از پیش و مرغ از دنبال | ناله ها کرد و زد بسی پر و بال
لیک چون گربه جوجه را بربود | نالهٔ مادرش ندارد سود
گر تضرع[۱۰] کند و گر فریاد | جوجه را گربه پس نخواهد داد

---

(۱) مرغ کوچک (۲) بلند (۳) بردترا (۴) کلاه (۵) زیبا (۶) آمد او را
(۷) جائیکه خود را پنهان کرده (۸) زخمی کرده (۹) در پی او یعنی عقب او (۱۰) زاری



باغبان نیکوکار

روزی انوشیروان بتماشای صحرا[۱] بیرون رفت . باغبانی پیر[۲] سالخورده دید که نهال می نشاند . گفت ای پیر نهالی که تو امروز می نشانی باین زودی بارور نمیشود که تو از آن بهره مند شوی : پیر گفت : دیگران نشاندند ما خوردیم و ما می نشانیم دیگران بخورند .

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خورند
چو بنگری همه برزیگران[۳] یکدیگریم

پرسش : ۱- انوشیروان بباغبان پیر چه گفت ؟ او چه جواب داد ؟
از سخن وی چه فایده میبرید ؟

---

(۱) بیابان (۲) مسن (۳) کشاورز

پرسیدن عیب نیست . نداننستن عیب است

خدا بما چشم داده است برای آنکه ببینیم ، گوش داده است برای آنکه بشنویم ، عقل داده است تا خوب را از بد تمیز[1] دهیم اینکه میگویند چشم و گوش را باز کنید برای آنست که دُرست ببینیم و دُرست بشنویم و خوب بیاموزیم و هرچه نمی دانیم از بزرگان و دانایان بپُرسیم .

در پرسیدن نباید خجلت[2] کشید .

آدمی در ابتدای زندگی بسیار چیزها را نمیداند ، از دیدن و شنیدن و پرسیدن دانا میشود . دانشمندان و بُزرگان از همین راه دانا شدند . آنان هم روزی کوچک و دانش آموز بودند و بسیار چیزها را نمیدانستند امّا چون از پرسیدن ننگ[3] نداشتند دانا و دانشمند شدند .

تکلیف : از روی این جمله ها ده بار بنویسید و آنها را بخاطر بسپارید :

توانا بود هرکه دانا بود **جوینده یابنده است**

این جمله را معنی کنید : **بکوش تا بیابی**

---

(۱) تمیز دادن یعنی فرق گذاشتن (۲) شرم و حیا کردن (۳) یعنی پرسیدن را عیب ندانستند

پرسش : مرغ بجوجه چه گفت ؟ جوجه چه خیال کرد ؟ چرا جوجه بچنگ گربه افتاد ؟ وقتی گربه جوجه را گرفت مادرش چه کار کرد ؟ چه وقت گربه گوشش را تیز و پشتش را خم میکند ؟

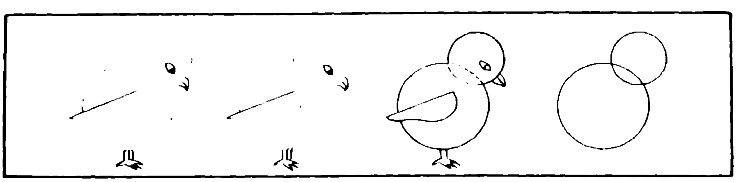
این جمله ها یعنی چه : **گربه دُم علم کرده تا کُله چرخ داد خوردش**

آنچه گفته بود بسرش آمد از کمین بَر جست

تکلیف : این لغات را با دقت چند بار بنویسید و معنی آنها را بخاطر بسپارید :

خوش خط و خال کمین پی ربود سود تضرُّع

نقاشی : از روی این شکلها بکشید . از طرف راست شروع کنید



اسب فرود آمد و سگ را نوازش کرد ، سگ با وفا سر بر پای صاحب نهاده و در دم[1] جان داد .

دهقان از کرده خود پشیمان و غمگین گردید ولی پشیمانی سودی نداشت خورجین را برداشت و آزرده خاطر راه ده را پیش گرفت .

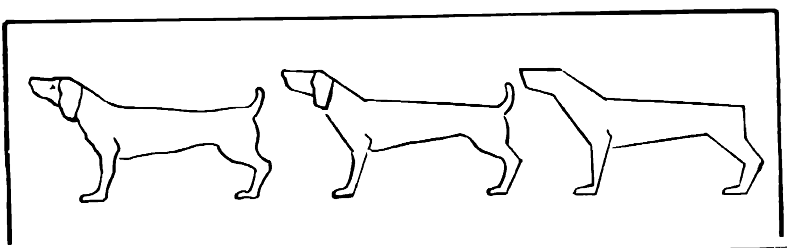
سگی را لقمه ای هرگز فراموش
نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ

پرسش : ۱- بچه وسیله میتوان سفر کرد ؟ هریک از این وسیله ها چه حسن دارد ؟

تکلیف : جمله هائی بگوئید که هرکدام یکی از این کلمه ها باشد :

نوازش وفا پشیمانی آزردگی غمگین خواست برخاستن .

نقاشی کنید :



(۱) در همان ساعت

وفای سگ

دهقانی[1] متاعی[2] بشهر آورد و فروخت . پولی را که از فروش بدست آورد در خرجینی گذاشت و بر ترک[3] اسب بست و بسوی ده روانه شد . دهقان سگی هم داشت که دنبال اسب میدوید . کمی که از شهر دور شد سگ شروع به عوعو کرده با جست و خیز در جلو اسب او را از رفتن باز میداشت . دهقان هرچه کوشید که سگ را آرام کند نتوانست گمان کرد که سگ هار[4] شده است . هفت تیر خود را کشید و گلوله ای باو زد سگ با اینکه زخم خورده بود ناله کنان از پی اسب میدوید . دهقان برای خلاص خود اسب را تاخت تا سگ باو نرسد . کمی بعد که خواست از دور ماندن سگ مطمئن[5] گردد به پشت سر خود نگاه کرد سگ را در دنبال اسب ندید خرجین را هم بر ترک اسب نیافت دانست که خرجین افتاده و فهمید که صدا و حرکات سگ برای متوجه[6] ساختن او بوده است . برگشت و تاخت تا بخرجین رسید و دید که سگ ناله کنان روی آن افتاده است از

---

(۱) برزگر (۲) جنس (۳) برعقب زین اسب بست (۴) یکقسم مرض است که در سگ و گرگ پیدا میشود (۵) خاطر جمع (۶) متوجه ساختن : ملتفت کردن

بسیار تعجب کردند و از او پرسیدند شما که از یک چوب کبریت نمیگذرید
چگونه هزار ریال بآسانی بخشیدید ؟

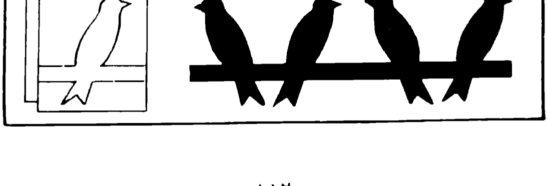
صاحبخانه گفت من اگر در جای خود آن طور صرفه جوئی نمیکردم
اکنون که موقع کومک است نمیتوانستم این طور بخشش کنم . که هر چیزی
بجای خویش نیکوست .

پرسش : ۱ - آیا اعانه دادن کار خوبی است ؟ چرا

۲ - بنظر شما صاحبخانه چگونه مردی بود ؟

۳ - صحبت درخواست کنندگان را با صاحبخانه نقل کنید ؟

کاردستی : شکل کلاغ را در کنار کاغذی بکشید مانند شکل زیر دست چپ تا کنید
با قیچی اطراف شکل را ببرید بعد کاغذ را باز کنید .



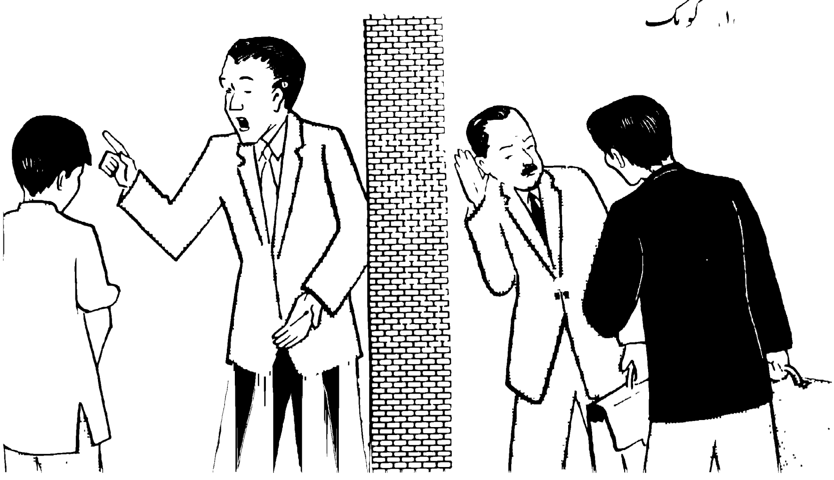
حساب بدینار بخشش بخروار

دو نفر برای درخواست اعانه[1] بدر خانه کسی رفتند . از پشت در صدای صاحبخانه شنیدند که ببانگ بلند بخدمتگار خود میگفت : چوب کبریت را چرا دور انداختی بایستی آنرا نگاه میداشتی چون ممکن است روزی لازم شود .

آن دو نفر بهم نگاه کردند و گفتند نزد عجب مردی آمده ایم ! کسی که برای یک چوب کبریت اینطور سختگیری میکند هرگز اعانه نخواهد داد و باآنکه نا امید بودند در زدند .

صاحبخانه با خوشروئی آن دو را پذیرفت ، پرسید چه میخواهید ؛ مقصود خود را گفتند . فوراً هزار ریال پول بآنان داد . آن دو تن

۱. کومک



بچهٔ خوب

بچهٔ خوب و عاقل و هشیار[۱]   اوّل صبح میشود بیدار
میرود از اطاق خود بیرون   میبرد آب و حوله و صابون
میکند دست و روی خود را پاک   خوب دندان خویش را مسواک[۲]
میزند شانهٔ تمیز بموی   صاف و براق[۳] میکند سر و روی
میکند پس لباس خود در بر[۴]   میرود با ادب بپیش پدر
سخن اوّل و شروع کلام[۵]   میکند با پدر بمهر سلام
میرود با دهان خندان پیش   میزند بوسه دست مادر خویش
می نشیند برای صبحانه   بعد از آن ترک میکند خانه
بدبستان برای کسب کمال   بچهٔ خوب میرود خوشحال

پرسش : ۱- بچهٔ خوب عاقل اوّل صبح چه میکند ؟

(۲) از روی این شعر دو بار بنویسید .

بدبستان برای کسب کمال   بچهٔ خوب میرود خوشحال

---

(۱) هوشیار در این شعر هشیار شده است (۲) چیزی که با آن دندان را پاک میکنند و میشویند (۳) درخشان (۴) در تن (۵) سخن

درستکاری

احمد از دبستان بخانه میرفت در راه یک سکهٔ پنج ریالی پیدا کرد خوشحال شد خواست با آن چیزی بخرد . کمی فکر کرد و گفت این پول از آن من نیست آنرا نگاه میدارم تا صاحبش پیدا شود . چند قدم که رفت دختری را دید که میآید و پریشان حال بزمین نگاه میکرد . پرسید پی چه میگردی ؟ گفت مادرم ناخوش است میرفتم چیزی برای او بخرم پولم را در راه گم کردم .

احمد خوشحال شد که صاحب پول را شناخته است و پولی را که یافته بود بدختر داد و دختر هم دلشاد شد و از او تشکر[1] کرد .

احمد چون بخانه رسید سرگذشت را برای مادر خود بیان کرد . مادر گفت کار خوبی کردی ، درستی بهترین صفت است .

خداوند بدرستکار پاداش[2] میدهد و همه او را دوست خواهند داشت .

پرسش : اگر شما چیزی را پیدا کنید چه خواهید کرد ؟

---

(۱) سپاسگزاری (۲) اجر - مزد

روشن جواب گفت ، لباسش با وجود کهنگی پاکیزه ، مویش
شانه زده و ناخنهایش کوتاه و پاک ، درخواستی هم که نوشته
بود خوب و خوش خط بود ، از حسابداری هم اطلاع کافی داشت
رفتار نیک و معلومات هر کس بهترین سفارشنامهٔ اوست .



بهترین سفارشنامه

بازرگانی[1] در روزنامه اعلان کرد که بیک حسابدار احتیاج دارد. چندین نفر برای این کار نزد بازرگان رفتند و هریک سفارشنامه ای از دوستانش همراه داشت در آن میان جوانی مؤدب[2] و عاقل[3] بود که سفارشنامه نداشت. بازرگان همین جوان را پذیرفت و باقی را رد کرد.

یکی از دوستان بازرگان از وی سبب پرسید که چرا از میان همه این جوان را برگزیدی. بازرگان جواب داد همراه این جوان چند سفارشنامه بود که دیگران نداشتند بدین سبب او را برگزیدم:

پیش از ورود کفشهایش را پاک کرد، در را آهسته بست، کتابی را که روی زمین افتاده بود با ادب برداشت و روی میز گذاشت در صورتیکه دیگران آنرا نادیده گرفته از روی آن گذشتند، همان موقع[4] که او احوال خود را بیان میکرد پیرمردی داخل اطاق شد جوان برخاست و جای خود را بپیرمرد داد، پرسشهای مرا هم شمرده و

---

(۱) تاجری (۲) باادب (۳) خردمند، دارای عقل (۴) وقت

که تو میگوئی از آن[1] سگ است و من دیدار او را خوش ندارم .
خروس گفت مگر نگفتی که پادشاه فرمان داده است از کسی بکسی ظلم نرسد ؟ روباه جواب داد بلی امّا ممکن است که این سگ فرمان را نشنیده باشد ، حالا جای ایستادن نیست از آنجا بگریخت و بسوراخی فرو شد .

پرسش : ۱ - چرا وقتی روباه نزدیک شد خروس بالای دیوار رفت ؟
۲ - آنچه روباه پیش از پیدا شدن سگ بخروس میگفت راست بود ؟ برای چه این حرفها را میزد ؟
۳ - آیا ممکن است روباه و خروس با هم دوست شوند .

تکلیف : جمله ای بگوئید که در آن کلمه های «ترس» و «لرز» باشد .

---

(۱) مال

روباه و خروس

روزی خروسی جهان دیده [۱] در اطراف دهی بتماشا میگشت بر سر راهی ایستاد بانگ [۲] برآورد ، روباهی که در آن نزدیکی بود آواز او بشنید و طمع [۳] در او کرد ، تند و تیز بدوید تا بنزدیک خروس رسید .

خروس از ترس بدیوار جست ، روباه گفت چرا از من میترسی ؟ مگر نمیدانی که پادشاه فرمان داده است که هیچکس نباید اندیشهٔ جور و ستم [۴] در دل بگذراند چنانکه کبوتر هم آشیانهٔ باز باشد و میش همنشین گرگ . اکنون باید من و تو با یکدیگر دوست شویم . خروس در میان سخن او گردن دراز کرده سوی راه مینگریست . روباه گفت بکجا نگاه میکنی ؟ خروس گفت جانوری می بینم با تنی چون گرگ و گوشهای تیز چنان بسمت ما میدود که باد بآن نرسد . روباه از این سخن لرزه بر اندامش افتاد هراسان [۵] پناهگاهی میجست که پنهان شود . خروس گفت بیا ببینیم این حیوان کیست . روباه گفت این علامتها

---

(۱) با تجربه (۲) صدا (۳) میل کرد خروس را شکار کند (۴) ظلم (۵) ترسان

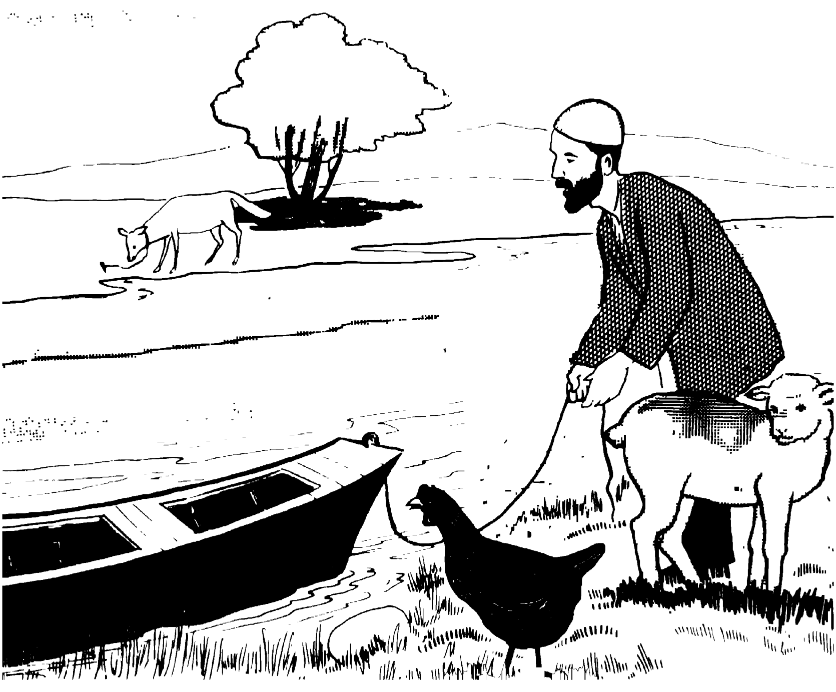
جواب مُعمّای دهقان با روباه و مُرغ و برّه

دهقان نخستین[۱] بار روباه را با خود برد و تنها برگشت. بار دوم برّه را همراه برد و در آن طرف رودخانه گذاشت و روباه را برگردانید. دفعهٔ سوم روباه را گذاشته مُرغ را همراه برد و تنها برگشت. بار چهارم روباه را با خود برد.

باین ترتیب روباه نتوانست بمرغ و برّه آسیب برساند.

---

[۱] یعنی «بار اوّل»





معمّا[۱]

دهقانی یک مرغ و یک روباه و یک برّه همراه داشت و میخواست با یک قایق از رودخانه بگذرد . قایق کوچک بود و دهقان نمیتوانست بیش از یکی از این سه حیوان را همراه ببرد . چون میدانست که روباه دشمن مرغ و برّه است متحیّر[۲] ماند بچه ترتیب این حیوانات را بآن طرف رودخانه ببرد که آسیبی از روباه ببرّه و مرغ نرسد . عاقبت فکری بخاطرش رسید وطوری هر سه را بآنطرف رودخانه برد که روباه نتوانست بمرغ و برّه صدمه برساند . آیا میتوانید بگوئید چه کرد اگر نتوانستید در صفحه دیگر این کتاب حلّ[۳] معمّا را خواهید فهمید .

---

۱) مطلب پیچیده و دشوار ۲) سرگردان - حیران ۳) گشودن - جواب دادن

ای مردم خدا بشما چشم داده است ببینید مار این است که من نوشته ام یا آنکه او نوشته است ؟ اهل ده چون بیسواد بودند و نوشتن کلمهٔ مار را نمیدانستند شکل مار را که دیدند گفتند البتّه مار همین است که شما نوشته اید. دانشمند غمگین شد و از ده بیرون رفت . چندی بعد که بعض مردم ده باسواد شدند بشیّادیِ مرد بیسواد پی بردند و دانستند که فریب او را خورده اند وحقّ با مرد عالِم بوده است و از کردهٔ خود پشیمان گشتند .

پرسش : شیّاد چه قصدی داشت ؟ چرا مردم دور او جمع شدند ؟ وقتی که مرد عالم را دید چرا در صدد بیرون کردن او برآمد ؟ مرد عالم چرا از ده بیرون رفت ؟ مردم ده چه وقت از کردهٔ خود پشیمان شدند ؟

تکلیف : از روی این جمله ده بار بنویسید :

بیسواد مانند آدم کور است

جمله هائی بگوئید که هر یک یکی از این کلمه ها را داشته باشد :

بیسوادی مُشت غمگین پشیمان فریب

پراکنده

بیسواد فریب میخورد

شیادی[1] بدهی رفت و مردم را فریب داد و دور خود جمع کرد .
از قضا[2] دانشمندی بآنجا وارد شد . اهل ده نزد او رفته پرسشها میکردند
شیاد دید اگر مرد عالم[3] روزی چند در ده بماند دروغهایش آشکار و مشتش باز خواهد
شد و مردم از دورش پراکنده خواهند گشت . باهل ده گفت :
این شخص که اینجا آمده است چیزی نمیداند و من این مطلب را بر شما روشن
خواهم ساخت .

روز دیگر در حضور همه از دانشمند خواست که مار بنویسد . او کلمه مار را
نوشت مرد شیاد سری جنبانید و گفت عجب ماری نوشتی ! آنگاه خود
کاغذ را گرفت شکل ماری را روی آن کشید و بهمه نشان داد . گفت

۱- مردم فریب (۲) اتفاقاً (۳) دانا



مرا از یاد بردی و فکر سیر شدن مرا نکردی . شغال گفت در این کار اندیشهٔ بد نداشتم عادتم اینست که پس از خوراک چند دهنی آواز بخوانم زیرا شنیده ام که آواز خواندن بهضم غذا کمک میکند .

در این هنگام بگردابی رسیدند و شتر برقص درآمد .

شغال گفت این چه حرکت بی هنگام است آرام باش که در آب خواهم افتاد .

شتر گفت من هم قصدی ندارم عادتم اینست که گاهی در آب برقصم تا دست و پایم نرم شود اگر تو شغال خوش آوازی من هم شتر خوش رقصم .

این را گفت و تکانی سخت خورد و شغال را در گرداب انداخت .

این جمله را حفظ کنید :

اگر رفیق شفیقی (۱) درست پیمان (۲) باش

---

(۱) شفیق - مهربان (۲) درست پیمان - خوش وعده

آواز شغال و رقص شتر

شغالی با شتری دوست شد. روزی خواستند باهم بنیزاری بروند تا در آنجا شغال شکاری بدست آرد و شتر هم از علف خود را سیر کند. برای رسیدن بمقصد ناچار بودند که از رودی گذر کنند. شتر شغال را بپشت گرفت و هر دو از آب گذشتند.

چون بنیزار رسیدند شغال شکاری بچنگ آورد، خود را سیر کرد و خواست بجای اول خود برگردد. شتر که هنوز سیر نشده بود بشغال گفت ای رفیق اندکی صبر کن تا من هم سیر شوم. اما شغال اعتنائی بخواهش رفیق خود نکرد و بنای فریاد و زوزه راگذاشت.

دهقانان از شنیدن زوزه شغال بنیزار هجوم آوردند شغال خود را پنهان کرد و شتر کتک بسیار خورد و ناچار از نیزار بیرون آمد. شغال هم دنبال او روان شد و هر دو شتابان راه فرار پیش گرفتند چون برود خانه رسیدند شتر شغال را دوباره بپشت گرفت و بآب زد و در این موقع از شغال پرسید آن چه آواز نابهنگام بود که سر دادی و بجای علف کتک بخوردم دادی. تو چون سیر شدی

زیان عجله[1] و کم حوصله گی

جمشید پیاز نرگسی در گلدان کاشته بود . گمان میکرد بعد از دو سه روز گل میدهد . چند روز گذشت دید پیاز برگ برآورده امّا هنوز گل نداده است حوصله اش تنگ شد و پیاز را از گلدان بیرون کشیده بدور انداخت .

پسر عموی او فریدون که جوانی باتجربه[2] و عاقل بود در این موقع آنجا حضور داشت فوراً پیاز را برداشته بخانه برد و در گلدانی کاشت . هر روز گلدان را مواظبت میکرد و بآن آب میداد . روز عید که جمشید بخانهٔ عمویش رفت گلدان نرگس پرگُلی روی میز دید .

از فریدون پرسید این گل پیاز را از کجا آورده اید ؟

فریدون گفت این همان پیازیست که تو دور انداختی وصبر نکردی تا گُل بدهد .

جمشید از کم حوصله گی خود افسوس خورد و عهد[3] کرد که پس از این در کارها صبر و حوصله داشته باشد .

---

(۱) شتاب (۲) باتجربه : کاردان و کارآموخته (۳) عهد کرد : قرارگذاشت

بقدر کفایت باید خورد

یکی از دانشمندان فرزند خود را از بسیار خوردن منع[1] میکرد و میگفت سیری سبب رنجوری[2] است . فرزند گفت ای پدر گرسنگی نیز کشنده است .

جواب داد اندازه نگهدار که اندازه نکوست .

نه چندان بخور کز[3] دهانت برآید[4]
نه چندان که از ضعف[5] جانت برآید

این مثل را بخاطر بسپارید :

پرخوری سبب بیماری است

شعر را معنی کنید :

زیان پرخوری را هر قدر میتوانید شرح دهید .

---

(۱) جلوگیری (۲) بیماری (۳) کز ـ که از (۴) بیرون شود (برآمدن بیرون شدن) (۵) ناتوانی

نتیجهٔ اتحّاد

پیرمردی جهاندیده و چند پسر داشت که بایکدیگر اختلاف داشتند و بر سر هرچیز نزاع میکردند پدر هرچه برای متّحد ساختن پسران سعی میکرد نتیجه نمیگرفت .

روزی تدبیری تازه اندیشید یک کیسه پول و یک دسته چوب فراهم آورد ، فرزندان راخواست و بآنان گفت هرکدام ازشما این دستهٔ چوب راشکست کیسهٔ پول ازآنِ او باشد .
هریک ازپسران برای شکستن دستهٔ چوب کوشش فراوان کرد ولی باآنکه همه زورمند بودند کاری ازپیش نبردند و ازعهدهٔ شکستن دستهٔ چوب برنیامدند .

پدر پیر گفت این کار آسان بود ولی شماراه آنرا ندانستید . خود پیش آمد دستهٔ چوب راگرفت ، رشتهٔ دور آنرا پاره کرد و چوبها رایک یک شکست . آنگاه روبفرزندان کرد وگفت عزیزان من دیدید که چوبها وقتی بهم بسته بود هیچیک ازشما باهمه زورمندی نتوانستید آنرابشکنید ، همینکه چوبها ازهم جداشد من بااین ضعف وناتوانی توانستم

پرسش : ۱- جمشید چرا پیازنرگس را بدور انداخت ؟ ۲- فریدون چه کرد ؟

۳ - چرا پیازنرگس درخانهٔ فریدون گل داد و درخانهٔ جمشید گل نداده بود .

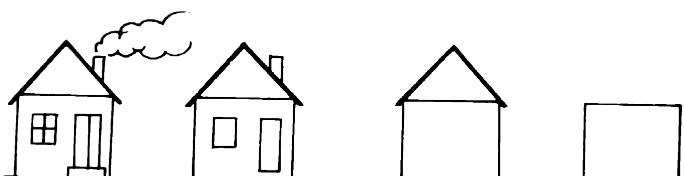
۴ - کم حوصلگی چه زیان دارد ؟

آموزگار از دانش آموزان بخواهد که هرکدام با بیان ساده خود زیان عجله و کم حوصلگی را شرح بدهند و خود آموزگار نیز هر قدر میتواند در ضمن قصه ها و مثلهای کوچک عیب عجله را بیان کند .

نقاشی :

خانه

مربعی مانند شکل (۱) بکشید . بعد دو خط مانند شکل (۲) روی آن رسم کنید . آن وقت درون مربع یک مستطیل و یک مربع کوچک مانند شکل (۳) بکشید و دودکشی روی پهلوی راست مثلث رسم کنید . آنگاه در و پنجره خانه را مانند شکل (۴) تکمیل و آن را رنگ کنید .


(۴) (۳) (۲) (۱)

حاتم طائی و خارکن

حاتم طائی را گفتند از خود بزرگ همت تر در جهان دیده یا شنیده ای ؟

گفت بلی روزی چهل شتر برای امرای[1] عرب قربان کرده بودم .

پس بگوشهٔ صحرائی بحاجتی برون رفته بودم . خارکنی را دیدم پشته ای فراهم آورده[2]، گفتمش بمهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سفرهٔ او گرد آمده اند .

گفت :

هر که نان از عمل خویش خورد   منت حاتم طائی نبرد

من او را بهمت و جوانمردی از خود برتر[3] دیدم .

« گلستان سعدی »

این دو شعر را از بر کنید :

بود مرد هنرور را سر انگشت   کلیدی بهر قفل رزق[4] درشت

از آن دستی که ناید[5] هیچ کاری   بود بر تن عجب بیهوده باری

---

۱ یعنی برای امیران و بزرگان عرب ۲. فراهم آوردن : جمع کردن

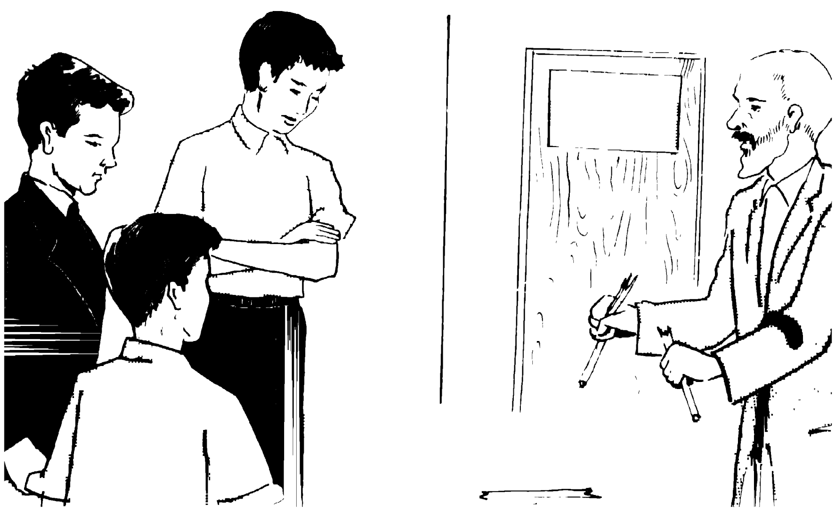
۳. بالاتر ۴ - روزی ۵. مخفف نیاید .

با سانی آنها را بشکنم شما نیز تا وقتیکه مانند دسته چوب متحد و بهم پیوسته باشید در زندگی پیروز میشوید و هیچ دشمن زورمند از عهدهٔ شکست شما بر نمیآید . امّا اگر اتحاد را کنار گذارید و از یکدیگر جدا شوید دشمنان بر شما چیره میشوند و با اندک نیرو هر یک را بتنهائی شکست میدهند .
پس اختلاف را ترک کنید و با یکدیگر یگانه باشید تا هیچگاه در زندگی شکست نبینید .

تدبیر پدر دانا در پسران کارگر افتاد نفاق را کنار گذاشتند تا آخر عمر با هم متحد شدند و خانوادهٔ خود را نیکبخت ساختند .

۱. فایدهٔ اتحاد و یگانگی و زیان اختلاف را بیان کنید .

۲. سرگذشت پیرمرد را با فرزندانش بازبان ساده بگوئید .



کار نیکو کردن از پر کردن است

گویند بهرام گور روزی از دهی میگذشت . چشمش بزنی افتاد که گاوی بزرگ را بدوش برداشته بود و از پله بالا میبرد .

پادشاه از توانائیِ زن تعجّب کرد او را پیش خواند و موجب[1] این زورمندی را پرسید .

زن جواب داد من از وقتی که این حیوان گوسالهٔ کوچکی بوده است همه روزه او را بردوش میگرفتم و از این پلّه ها بالا و پائین میبردم ، بهمین جهت طوری ورزیده شده ام که از سنگینی و بزرگی این حیوان ناراحت و خسته نمیشوم .

تکلیف :

حکایت بهرام گور و زن زورمند را با زبان ساده بیان کنید .

---

(۱) سبب

بیکار نمیتوان نشستن

هرکس باید بکاری مشغول باشد ، چنانکه آموزگار درس میدهد ، بنّا خانه میسازد ، نجّار در و پنجره و میز و صندلی درست میکند ، خیاط لباس میدوزد ، برزگر گندم میکارد ، سرباز خود را برای دفاع[1] از وطن آماده میسازد و رفتگر کوچه و خیابان را پاک نگاه میدارد همهٔ این کارها محترم[2] است . هرکس کار کند بهره میبرد و بدیگران هم فایده میرساند .

کسی که باهنر باشد درنمیماند و هرجا رود عزیز و محترم است . هنرمند هرکجا برود او را احترام میگذارند و بالای مجلس می نشانند . آدمی نباید بیکار و تنبل باشد هرکس کار نکند درمیماند و مجبور میشود که برای نان منت این و آن کشد و سربار دیگران گردد .

نابرده رنج گنج میسّر[3] نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

مثل : از تو حرکت از خدا برکت .

---

(۱) جلوگیری از دشمن (۲) آبرومند - گرامی (۳) میسّر نمیشود : بآسانی بدست نیاید .

پرنده و برزگر

دو بلدرچین در کشتزاری[1] آشیان داشتند روزها بصحرا میرفتند و شبها بآشیانه برمیگشتند . بجوجه های خود سپرده بودند که آنچه در روز میشنوند شب برای آنها بازگویند .

دهقان آن کشتزار روزی بپسر خود گفت ، جان پسر وقت درو کشت ما رسیده است چون ما خود جای دیگر کار داریم برو بهمسایگان بگو فردا بیایند کشت ما را درو کنند ما نیز هنگام دیگر در عوض بآنان کمک خواهیم کرد .

جوجه ها شب که شد این سخن را بپدر و مادر باز گفتند . پدرشان گفت ترس نداشته باشید که فردا درو نمیشود و بما صدمه ای نخواهد رسید .

روز دیگر باز دهقان بکشتزار آمد و از پسر پرسید همسایگان چه گفتند ؟ جواب داد هر یک بهانه ای پیش آوردند دهقان گفت امشب بکسان و خویشان خودمان بگو تا فردا بیایند و این کار را انجام دهند . جوجه ها این سخن را نیز بپدر و مادر گفتند . پدرشان گفت یقین دارم که فردا هم

---

(۱) کرک .

ضرر کار بی موقع

روباهی از کنار دهی میگذشت خروسی را دید که دانه برمیچید ، پیش رفت ، سلام کرد ، چاپلوسی و چرب زبانی[1] کرد و گفت : پدرت خروسی بسیار خوش آواز بود ، من هر وقت از اینجا میگذشتم آواز او را می شنیدم ولذّت میبردم . خروس گفت من هم در آواز خواندن کمتر از پدرم نیستم این راگفت وبعادت خروسان چشمهای خود را بست ، و بالها را برهم زد و شروع بخواندن کرد . روباه فوراً جست و او را گرفت . سگهای ده باخبر شدند و روباه را دنبال کردند . خروس بروباه گفت اگر میخواهی از دست سگها رهائی یابی فریاد کن و بگو خروسی که من گرفته ام از ده شما نیست از ده دیگر است . روباه فریب خورد وتا دهان خود را برای فریاد بازکرد خروس از دهانش بیرون پرید . روباه از روی حسرت نگاه بخروس کرد و گفت : نفرین بر دهانی که بی موقع باز شود . خروس گفت نفرین بر چشمی که بی موقع بسته شود .

پرسش : فرصت را غنیمت شمردن یعنی چه ؟ این جمله را در عبارت دیگر بکار ببرید .

---

۱. چرب زبانی و تملّق

اندرز

ای فرزند خود را براستگوئی عادت ده و از سوگند خوردن بسیار بپرهیز از دروغ گفتن و دُشنام دادن دوری کن تا پیش مردم همیشه عزیز باشی .

فرزند عزیز سخن بیفایده مگوی که سخن نگفتن بهتر از بیهوده[1] گوئی است .

دانشمندان را گرامی دار و بپند آنان گوش ده تا تو هم دانشمند شوی .

از نادان بی تربیت بگریز تا در نظر مردم خوار[2] نشوی .

منشین با قرین[3] بد که شوی　　همچو او زشت نام و بی آزرم[4]

پرسش : یک جمله بگوئید که در آن کلمهٔ خوار باشد .

یک جمله بگوئید که در آن کلمهٔ خار باشد .

این جمله را پنج بار بنویسید :

من از دُشنام دادن و دروغ گفتن بیزارم

---

(۱) بیفایده (۲) پست - ذلیل (۳) رفیق - همنشین (۴) حیا و شرم

بما زیانی نخواهد رسید آسوده خاطر باشید . خویشان وکسان دهقان هم برای درو حاضر نشدند .

روز سوم چون دهقان از خویشاوندان هم نومید شد بپسر گفت دیدی که خویش وبیگانه هیچکدام بما یاری نکردند وقت آن است که خود بدرو کردن محصول بپردازیم .

داسها را تیز کن که فردا بدرو خواهیم رفت . جوجه ها آنچه شنیده بودند شب باز گفتند . پدرشان گفت فرزندان من : چون برزگر این دفعه خود دست برای درو کمر بسته است دیگر جای ماندن نیست و فردا آشیانهٔ ما ویران خواهد شد . ما باید امشب بکشتزار دیگر برویم .

بزرگان گفته اند : اگر میخواهی کاری درست انجام نگیرد بدیگران واگذار واگر میخواهی خوب باتمام برسد ، خود بدان کار بپرداز .

این ترکیبات را آموزگار برای شاگردان درست معنی کند و از ایشان بخواهد که ضمن عبارات ساده بکار برند :

۱ - بهانه پیش آوردن ۲ - از آنها کاری ساخته نمیشود ۳ - برای کاری کمر بستن

خلاصهٔ این حکایت را بیان کنید . این مثل را بخاطر بسپارید :

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

روباه و کلاغ

زاغکی قالب پنیری دید   بدهان برگرفت و زود پرید
بر درختی نشست در راهی   که از آن میگذشت روباهی
روبه پرفریب حیلت ساز   رفت پای درخت و کرد آواز
گفت به به چقدر زیبائی   چه سری، چه دمی، عجب پائی
پروبالت سیاه رنگ و قشنگ   نیست بالاتر از سیاهی رنگ
گر خوش آواز بودی و خوش خوان   نبدی(۱) بهتر از تو در مرغان
زاغ میخواست قار قار کند   تا که آوازش آشکار کند
طعمه(۲) افتاد چون دهان گشود   روبهک جست و طعمه را بربود

پرسش:

(۱) - روباه چگونه حیوانی است؟ بیشتر چه چیز شکار میکند؟

(۲) - روباه برای اینکه قالب پنیر را از زاغ بگیرد چه حیله ای بکار برد؟

(۳) - زاغ چرا فریب خورد؟ سرگذشت روباه و کلاغ را بیان کنید.

---

(۱) نبود (۲) خوراک

کاری که نمیدانی مکن

منوچهر گل مینای خوشرنگی در گلدان داشت و از تماشای آن لذّت میبرد . یک روز تابستان منوچهر بسیار گرمش بود . با خود گفت یقین این گل هم مثل من از گرما رنج میبرد ، گلدان را برداشت و در سایه گذاشت چند روز بعد دید برگهای مینا رو بزردی گذاشته و گلهایش کم رنگ و پژمرده شده است .

از باغبان پرسید این گل چرا این طور شد ؟

باغبان گفت عجب کاری کرده اید گل مینا در آفتاب پرورش میابد شما آنرا از آفتاب برداشته و در سایه گذاشته اید باین سبب پژمرده شده است .

منوچهر دانست که هر کاری راهی دارد و با خود قرار داد که دیگر ندانسته و نپرسیده کاری نکند .

پرسش : این جمله ها با هم چه فرقی دارد ؟

برگها رو بزردی گذاشتند - برگها زرد شدند .

کر و بیمار

کری در همسایگی خود دوستی بیمار داشت روزی خواست بدیدنش برود پیش خود فکر کرد که چون گوشم سنگین است و بیمار نمیتواند بلند حرف بزند خوبست از حالا سؤال و جواب خود را با بیمار پیش بینی و جوابهای او را در ذهن خود آماده کنم .

چون نزد بیمار روم اوّل حرف من احوال پرسی از او ست لابُد او خواهد گفت کمی بهترم من در جواب باید بگویم خدا را شکر .

بعد از او میپرسم غذای شما چیست و جواب خواهد داد فلان شربت یا فلان آش و من باید بگویم نوش جان شما باشد سپس از او میپرسم پزشک شما کیست لابُد طبیبی را نام خواهد برد من با و میگویم قدمش مبارک است .

بعد از آن پیش بینی بعیادت همسایه رفت و بر بالین او نشست او را نوازش کرد و پرسید حال شما چطور است ؟

بیمار جواب داد مُردم . کر که جواب بیمار را طور دیگر پیش بینی کرده بود همانطور که با خود فکر کرده بود گفت خدا را شکر .

غذا خوردن

پیش از غذا باید دستها و صورت را با آب و صابون بشوئیم . نباید پیش از دیگران بغذا خوردن مشغول شویم . باید بر سر سفره از گفتن کلمات و آوردن حکایتهائی که برای شنوندگان خوش آیند نیست خودداری کنیم

لقمه را باید کوچک برداشت و نباید دست و جامه را بغذا آلود غذا را باید در دهان خوب جوید و هنگام جویدن نباید دهان را باز گذاشت انگشتان را هم نباید لیسید .

وقتی با چند نفر هم غذا هستیم از بهترین غذا زیاد نباید بخوریم تا هر کس باندازه از آن غذا بخورد . اگر در لقمه استخوان یا مو بود باید چنان از دهان بیرون آورد که کسی متوجه[1] نشود ، آن مو یا استخوان را هم نباید روی نان یا سفره پیش چشم دیگران بگذاریم . در آشامیدن آب و خوردن آش نباید از دهان صدا شنیده شود . پس از غذا باید دست و دهان راشست و دست کم روزی یکمرتبه دندان ها را مسواک کرد .

---

(۱) ملتفت

اندرز

هرکس بخواهد که دیگران از معاشرت و دوستی با او خوشوقت باشند و هیچگاه از او بیزار و زده نشوند، باید مواظب گفتار و رفتار خود باشد و از آنچه در نظر مردم ناپسند و ناشایست است خودداری کند.

مثلاً در هنگام راه رفتن باید مواظب باشد که به دیگران تنه نزند و سینه بسینه مردم نشود و باعث مزاحمت راهگذران نگردد.

هنگام نشستن در برابر دیگران باید پاها و دستهای خود را طوری قرار بدهد که بدنما و زننده نباشد.

دهن دره و خمیازه در برابر دیگران بسیار زشت است. اگر ناگاه دهن دره باو دست دهد باید جلوی دهان خود را بگیرد و بی صدا دهن دره کند.

آب دهان و بینی در کوچه و خیابان نیندازد. دست در دهان و انگشت در بینی نکند. هنگامی که با دیگران سخن میگوید نباید در سخن دیگران بدود و در گفتن جواب بی تابی و بی حوصله گی نشان بدهد، بلکه باید صبر کند که گوینده سخن خود را تمام کند بعد جواب بدهد یا نظر خود را اظهار کند.

بیمار که انتظار چنین حرف را نداشت آزرده و غمگین شد . کر بار دیگر از بیمار سؤال کرد غذای شما چیست ؟ بیمار جواب داد زهر . کر بخیال آنکه نام شربت و غذائی را برده است گفت نوش جان !

بیمار از شنیدن این حرف خشمگین و بیشتر دلتنگ شد بار سوم پرسید طبیب شما کیست ؟ بیمار از روی خشم و دلتنگی گفت عزرائیل . کر در اینجا نیز جوابی را که قبلاً در ذهن خود آماده کرده بود بر زبان آورد و بخیال اینکه نام طبیبی را برده است گفت قدمش مبارک !



عید نوروز

عید نوروز اول سال است — روز عیش و نشاط اطفال است
همه آن روز رخت نو پوشند — چای و شربت بخوش دلی نوشند
پسر خوب روز عید اندر[1] — رود اول بخدمت مادر
دست در گردنش کند چون طوق[2] — سر و دستش ببوسد از سر شوق
گوید این عید نو مبارک باد — صد چنین سال نو ببینی شاد
بعد آید بدست بوس پدر — بوسه بخشد پدر بروی پسر
پسر بد چو روز عید شود — موقع دید و بازدید شود
نه پدر دوست داردش نه عمو — نه کسی عیدی آورد برِ او
عیدی آن روز حق آن پسر است — که نجیب و شریف و باهنر است

---

(۱) روز عید اندر یعنی در روز عید (۲) گردن بند

بهترین و بدترین چیزها

مردی باشپزخود گفت امروز از بهترین چیزها غذائی بپز آشپز خوراک لذیذ[1]ی اززبان گوسفند پخت وپیش آورد .

مرد پرسید این غذا را از چه درست کرده ای ؟ جواب داد اززبان گوسفند زیرا دستور دادید ازبهترین چیزها غذا بپزم ، اززبان بهتر چیست ؟

روز دیگر مرد برای آزمایش باشپز گفت امروز میخواهم ازبدترین چیزها خوراکی تهیه کنی آشپز که مرد دانائی بود این بارنیز اززبان گوسفند غذائی آماده ساخت .

مرد چون آن غذا را دید پرسید این خوراک را از چه ساخته ای؟ گفت اززبان گوسفند زیرا فرمودید از بدترین چیزها غذائی بپزم . اززبان بدتر چیست ؟ مرد ازاین سخن تعجب کرد پرسید چگونه ممکن است زبان هم بهترین وهم بدترین چیزها باشد ؟ آشپز گفت : نیک[2] وبد همه اززبان است ، اگرخوب گوید بهتر ازآن چیست واگر بد گوید بدتر ازآن نیست .

---

(۱) خوشمزه (۲) خوب

فایدهٔ همکاری

پرویز بزرگترین شاگردان دبستان پسری باهوش و خوش قلب و مهربان بود . هر وقت که میان شاگردان نزاعی روی میداد پرویز آنان را بدور هم جمع میساخت و برایشان قصه میگفت گاهی حکایت شیرین که از پدر خویش شنیده بود نقل میکرد یک روز که چند شاگرد دبستان بر سر چیزی جزئی نزاع میکردند پرویز جمعشان کرد و این حکایت را که از پدر خود شنیده بود برای آنان گفت :

در شهری که ما زندگانی میکردیم مردم همیشه برای آب و نان و سایر چیزها قیل و قال[1] داشتند .

در موقع سختی هرگز بهم یاری نمیکردند بهمین سبب همیشه در زحمت بودند شبی که اهل محله بر سر آب باهم دعوا داشتند آنان را پیش خواندم و گفتم اگر قرار باشد یکی از شما بگوید من اوّل باید آب ببرم و دیگری هم همین را بگوید هم وقت شما تلف میشود هم آب هدر میرود و هم دشمنی قوّت میگیرد خوب است اوّل میراب را بخواهیم و ببینیم چند روز آب در

---

[1] گفتگوی سخت

احترام معلّم

هارون الرّشید خلیفهٔ[1] بزرگ عبّاسی[2] دو پسر داشت یکی امین و دیگری مأمون . این دو شاهزاده نزد آموزگاری که بنام کِسائی مشهور بود درس میخواندند .

روزها که آموزگار از اطاق درس برمیخاست امین و مأمون هردو برای احترام وی بطرف در میدویدند و هریک از آن دو میخواست در گذاشتن کفش معلّم بر دیگری پیشی جوید . عاقبت میان خود چنین قرار گذاشتند که یک تای کفش را امین و تای دیگر را مأمون پیش پای استاد بگذارد

گویند روزی هارون از وزراء و بزرگان دولت خویش پرسید امروز محترمترین و بزرگترین اشخاص در نظر شما کیست ؟ همه خلیفه را نام بردند امّا خود خلیفه گفت محترمترین اشخاص کسی است که دو شاهزاده پیش پای او کفش جفت میکنند . مقصودش کِسائی بود که باحترام معلّمی آن پایه و مقام را داشت .

---

(۱) خلیفه : جانشین و عنوانی که بعضی سلاطین و پادشاهان اسلام داده میشد .

(۲) عبّاسی : مقصود بنی عبّاس است که یکی از سلسله های خلفای اسلام میباشد .

مردم میرسید و آب فراوان داشتند . حتّی اگر یک وقت در محلّه‌ای شخص فقیر و بینوائی بود فوراً با و همراهی میکردند . چون اهالی شهر فهمیدند که با کومک و همکاری کارهایشان خوب روبراه میشود تصمیم کردند که یک انجمن شهر تشکیل دهند . و از هر محلّه چند نفر باین انجمن بفرستند که راجع بوضع محلّهٔ خود از دیگران کومک بگیرند و هم با نمایندگان محلّه‌های دیگر مشورت کنند که شهر را زیبا و پاکیزه و امن نگهدارند .

باین ترتیب همهٔ افراد با هم کومک کردند تا شهرشان زیبا شد و مردم آسوده شدند و با هم نزاع و گفتگو نداشتند .

پرویز بعد از این شرح که داد گفت حالا ما شاگردان دبستان هم باید همکاری و هم کومک کنیم تا دبستان روز بروز بهتر شود و خودمان هم با هم بیشتر دوست باشیم و بعد هم که بزرگ شدیم برای بهبود وضع خودمان و کشورمان بیکدیگر مدد برسانیم هیچوقت بحق دیگران تجاوز روا نداریم و همیشه قوانین کشور را اطاعت کنیم . شاگردان بعد از شنیدن این حکایت خوشحال شدند و آنان که با هم در نزاع بودند باشتی گرائیدند[1] و از نزاع بکلّی دست کشیدند .

---

(۱) میل و توجه کردند

محله میآید و آن وقت عدهٔ خانه ها را بشمریم و بمیراب بگوئیم که بهر خانه
برای مدت معلومی آب بدهد باین ترتیب هم همهٔ اهالی محل آب میبرند.
وهم کسی باکسی جنگ نمیکند وهم وقت تلف نمیشود . مردم محله این
پیشنهاد درست را قبول کردند . وچون از این کار نتیجهٔ خوب
دیدند قرار گذاشتند که اهل محل ماهی یکبار جمع شوند و راجع بامور دیگر
هم از قبیل پاکیزگی محله وتقسیم خواربار وسایر احتیاجات باهم مشورت
کنند چون عده زیاد بود قرار شد که مردم محل پنج نفر از ریش سفیدان
فهمیده را از میان خود انتخاب کنند که بر ماه یک بار در خانه ای دورهم
بنشینند و راجع بامور محله باهم مشورت کنند و قرارهائیکه داده اند
بدیگران بگویند . پس از این همیشه این پنج نفر بکارها میرسیدند ،
و دیگران هم دستورشان را می پذیرفتند . دیگر نزاع و مرافعه از
میانشان برخاست و باهم دوست و مساعد بودند .

کم کم اهالی محله های دیگر نیز از این کار سرمشق گرفتند و آنان هم از
بین خود نماینده انتخاب کردند که جمع شوند و کار محله خود را سر و صورت
دهند باین ترتیب همهٔ محله های شهر آباد شد وخواربار با قیمت ارزان بتمام

شیر و موش

شیری در بیشه ای خفته[1] بود ، موشی ندانسته بر پشت او جست ، شیر از خواب پرید از روی خشم پنجه بر روی موش گذاشت و خواست او را هلاک کند موش زبان بعذرخواهی گشود و گفت مرا ببخش که روزی ترا بکار آیم . شیر از روی تحقیر لبخندی زده گفت ترا رها میکنم لیکن از حیوان ضعیفی چون تو برای همچو منی چه کار ساخته است ؟

پس موش را آزاد کرد و خود در پی شکار روان شد . از قضا صیادی در سر راه او دامی گسترده و در آن طعمه نهاده بود همینکه شیر خواست آن را بخورد بدام افتاد و با همه زورمندی هرچند کوشید نتوانست بند های دام را بگسلد و خود را نجات دهد . در این هنگام همان موش سر رسید و چون درماندگی شیر را دید بی درنگ بجویدن بند ها پرداخت و آنها را پاره کرد شیر نجات یافت و دانست که در این عالم گاهی از موش ناتوان کاری ساخته میشود که از شیر توانا ساخته نمیشود .

کار درویش مستمند برآر　　　که ترا نیز کار ها باشد

---

۱. خوابیده

اندرز

چو در نیکی رضای کردگار است
به از نیکی نگه کن تا چه کار است

بلطف و مرحمت دلها نگهدار
کس از دست و زبان خود میازار

بپوی(۱) اندر جوانی راه یزدان
جوان بهتر خداترس و خدادان(۲)

بیاموز آنچه نشناسی تو زنهار(۳)
که بر کس نیست از آموختن عار(۴)

بشاگردی هر آنکو شاد گردد
بود روزی که هم استاد گردد

شعر های این درس را از بر کنید.

---

(۱) پوییدن، رفتن (۲) خداشناس (۳) آگاه باش (۴) ننگ

چوپان دروغگو

چوپانی دروغگو گاهگاه بی سبب فریاد میکرد گرگ آمد ! گرگ آمد !
مردم برای نجات[1] چوپان و گوسفندان بسوی او میدویدند اما چوپان میخندید
و مردم میفهمیدند دروغ گفته است .

از قضا[2] روزی گرگ بگله زد چوپان فریاد برآورد و کومک طلبید .
مردم گمان بردند باز دروغ میگوید . هیچکس بیاری او نرفت ،
تنها ماند و گرگ همهٔ گوسفندان او را درید .

سعدی فرماید :

کسی راکه عادت بود راستی
خطا[3] گر کند در گزار[4] ند ازاو
وگر نامور[5] شد بناراستی
دگر راست باور ند ار[6] ند ازاو

---

۱. رهائی ۲. اتفاقاً ۳. تقصیر ۴. درگزاردن یعنی چشم پوشیدن از گناه
وخطا ۵. معروف ومشهور ۶. باور نکنند .

تدبیر ملاح

ملاحی[1] در کشتی ظرفهای ناخدا[2] را می‌شست . یکی از آنها که پر بها[3] بود از دستش لغزید و بدریا افتاد . ملاح میدانست که ناخدا بهای ظرف را از مزد او خواهد کاست[4] ، با خود تدبیری اندیشید و نزد ناخدا رفت و گفت : اگر چیزی بکسی سپرده باشید و او بداند که آن چیز در کجا است آیا میتوان گفت که آنرا گم کرده است ؟
ناخدا جواب داد نه . ملاح گفت پس اگر یکی از ظرفهای خود را اندبدید نگران نباشید گم نشده است جای آنرا میدانم ، در ته دریا است . ناخدا از هوش او خوشش آمد و از گناه او درگذشت .

---

(۱) جاشو - کارگر کشتی (۲) فرمانده کشتی (۳) بها یعنی قیمت . پر بها یعنی قیمتی (۴) کم خواهد کرد

حکایت

روزی بغرور جوانی بانگ[1] بر مادر زدم دل آزرده بکنجی نشست و گریان همیگفت مگر خردی[2] فراموش کردی که درشتی میکنی .

چه خوش گفت زالی[3] بفرزند خویش
چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گر از عهد[4] خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش[5] من
نکردی در این روز بر من جفا[6]
که تو شیر مردی و من پیرزن

«از باب ششم گلستان سعدی»

---

(۱) بانگ ـ فریاد (۲) خردی ـ کوچکی (۳) زال ـ پیرزن (۴) عهد زمان (۵) آغوش ـ بغل (۶) جفا ـ بدی وستم

دل زیردستان نباید شکست

دل زیردستان نباید شکست — مبادا که فردا شوی زیردست
غم زیردستان بخور زینهار[۱] — بترس از زبردستی روزگار
مکن خیره[۲] بر زیردستان ستم — که دستی است بالای دست تو هم
چه خوش گفت فردوسی پاکزاد — که رحمت[۳] بر آن تربت[۴] پاک باد
میازار موری که دانه‌کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است
مزن بر سر ناتوان دست زور — که روزی درافتی به پایش چو مور
گرفتم[۵] ز تو ناتوانتر بسی است — توانا تر از تو هم آخر کسی است
خدا را بر آن بنده بخشایش است — که خلق از وجودش در آسایش است

«سعدی»

تکلیف : شعرهای این درس را از بر کنید .

---

۱. دقت کن - بپا ۲. خیره - بی پروا ۳. بخشایش - آمرزش ۴. تربت - خاک ۵. اگر فرض و خیال کنم

دعوت

دوست عزیزم چون روز پنجشنبه دهم خرداد ماه ساعت ۶ بعدازظهر
بمناسبت بازگشت برادر عزیزم از سفر مجلس جشنی در منزل ما ترتیب داده شده
است و مجلس برای من بی حضور شما رونق و صفائی نخواهد داشت ،
خواهشمندم با حضور خود در این مجلس من و همهٔ خانوادهٔ مرا خوشوقت
و متشکر فرمائید .

دوست شما ....

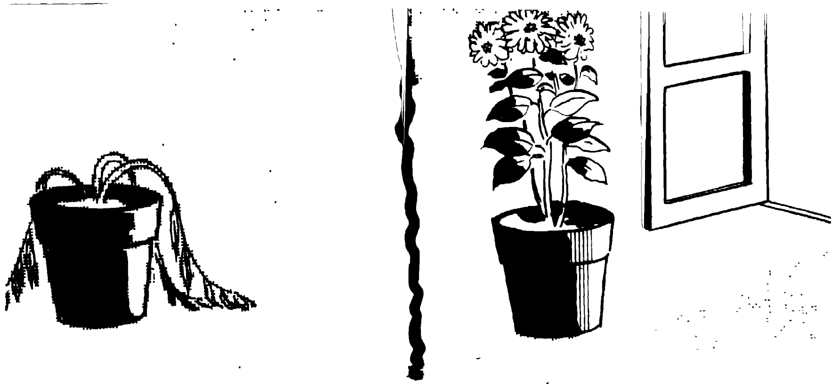
تهران بتاریخ ......

تبریک بآموزگار

آموزگار بزرگوار حق تعلیم و تربیتی را که برگردن من دارید هرگز فراموش نخواهم کرد و برخود لازم میدانم که همیشه آنرا بخاطر داشته و سپاسگزار باشم .

از خدا میخواهم که مرا یاری کند تا اندرزها و تعلیمات شما را در هر مورد بکار بندم . اینک بمناسبت سال جدید و عید سعید تبریکات صادقانه خود را بحضور محترم تقدیم میدارم و سلامت و سعادت شما و خاندان جلیل را از خداوند متعال خواستارم .

شاگرد شما احمد نیکوسرشت



آموزگار از خسرو سوال کرد گلدانش را در کجا گذاشته است . چون معلوم شد این گلدان در اطاق کم نور بوده است گفت علت پژمردگی وزردی لوبیای خسرو دور بودن از نور آفتاب است .

نور آفتاب برای همهٔ گیاهان لازم میباشد واگر از آن برکنار باشند پژمرده وزرد میشوند ورُشد نمیکنند . نور آفتاب برای موجودات زنده لازم است . نور آفتاب میکرب بسیاری از بیماریها را از میان برمیدارد .

آنان که در اطاقهای تاریک وکم نور زندگی میکنند رنجور وضعیف[1] میشوند وممکن است بناخوشیهای سخت مانند سل گرفتار آیند .

پرسش : منصور وخسرو در خانهٔ دوست خود چه کردند ؟ طرز کاشتن لوبیا را در گلدان شرح دهید ؟ چرا گلدان خسرو پژمرده بود ؟ نور آفتاب چه فایده دارد ؟

---

(۱) ناتوان

نور آفتاب برای موجودات زنده لازم است

یک روز جمعه منوچهر و منصور بخانه دوست خود خسرو رفتند . این خانه باغچه ای داشت . منصور برفقای خود گفت خوبست بکار تازه ای بپردازیم و پیشنهاد کرد که لوبیا بکارند . هرسه گلدان آوردند منصور رفت و لوبیا خرید ، منوچهر خاک غربال کرد و خسرو ماسه آورد . نصف بیشتر گلدانها را از خاک و ماسه پُر کردند و چند دانه لوبیا روی آن گذاشتند و روی دانه ها را ماسه ریختند بعد با آبپاش گلدانها را آب دادند .

منوچهر و منصور گلدانهای خود را در آفتاب گذاشتند اما خسرو گلدان خود را در اطاقی دور از آفتاب گذاشت . هرسه تن یکروز در میان بگلدانهای خود رسیدگی میکردند و آب میدادند . پس از چند روز دیدند که گلدانهای منصور و منوچهر خوب سبز شده و خرّم و شاداب است امّا گلدان خسرو زرد و پژمرده شده است .

تعجب کردند و علت پژمردگی گلدان خسرو را ندانستند . روز دیگر گلدانها را نزد آموزگار بردند و سبب پژمردگی گلدان خسرو را پرسیدند .

هیچوقت با چراغ نفتی نباید بازی کرد زیرا ممکن است نفت آتش بگیرد و آدمی و اسباب خانه را بسوزاند . با کلید و سیم و اسباب برق نیز نباید بازی کرد زیرا اگر برق ببدن انسان برخورد کند ممکن است او را بکشد .

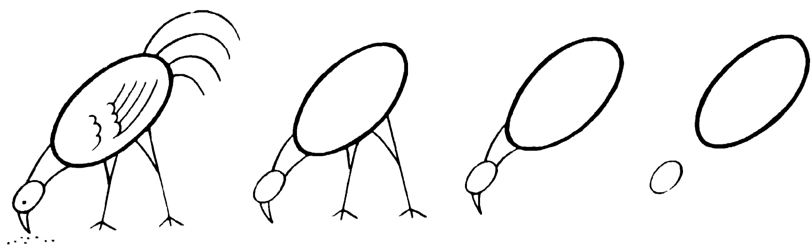
پرسش : مردم باستان با چه وسیله از روشنی استفاده میکردند ؛ چراغ بر چند نوع است ؛ بهترین چراغها کدام است و چرا ؛

نقاشی :

مرغ و دانه

اول یک بیضی بزرگ و یک بیضی کوچک مانند شکل سمت راست صفحه روی کاغذ نقاشی بکشید بعد بترتیبی که در کتاب می بینید دم و پا و پر و بال آن را تکمیل کنید شکل مرغی خواهید داشت که مشغول دانه برچیدن است .

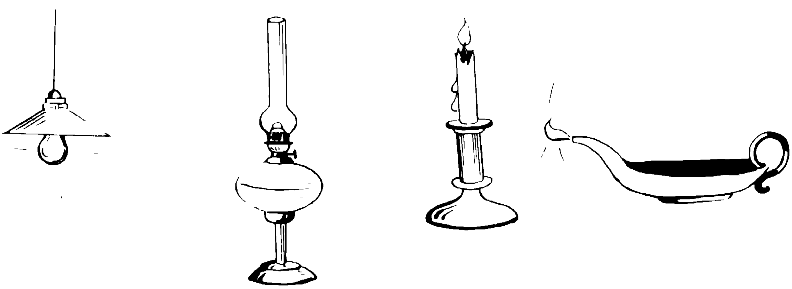
اکنون این مرغ را به ذوق و سلیقه خود رنگ کنید .



چراغ

هر روز خورشید فروزان همه جا را روشن میکند . در تاریکی شب چراغ روشن میکنیم .

در زمان قدیم چراغ نبوده است . مردم باستان چوب میسوزاندند و از روشنی آن استفاده میکردند . در نخستین[1] چراغی که تهیه شد روغن گیاهان



یا پیه و چربی حیوانها بکار میرفت . این چراغها پیه سوز نام داشت .

رفته رفته مردم شمع ساختند و از روشنائی آن بهره مند شدند .

از وقتیکه بوجود نفت آگاهی یافتند و آنرا از زمین بیرون آوردند چراغ نفتی رواج یافت . اینگونه چراغها هنوز در بسیاری از خانه ها معمول است .

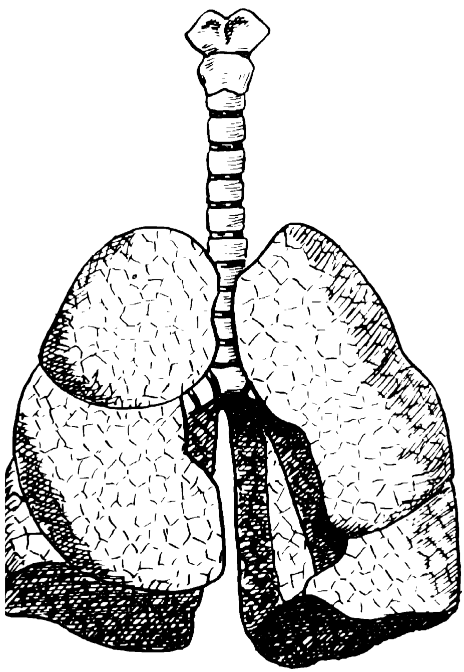
چراغ برق که امروز در شهرها وجود دارد بهترین چراغها است .

---

(۱) اولین

موجودات زنده تنفّس میکنند

روزی آموزگار جگرسفید گوسفندی راکه خرخره هم بآن وصل بود بکلاس آورد وگفت این ریه است که گوسفند با آن نفس میکشد .



انسان وبسیاری ازحیوانات هم ریه وخرخره دارند . درموقع نفس فروبردن که هوا داخل ریه میشود سینه باز و وقت خروج[2] هوا سینه جمع میگردد .

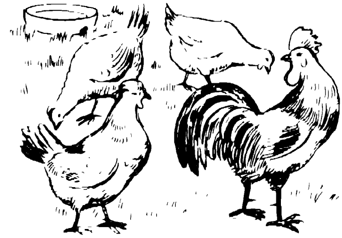
درهوا گازی[3] هست که برای زندگی انسان وحیوان وگیاه لازم است این گاز را اکسیژن مینامند

پرسش : باچه چیزحیوان وانسان نفس میکشد ؛ ریه رابفارسی چه مینامند ؛ درهواچه گازی هست که برای نفس کشیدن مفید است ؛

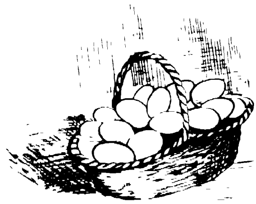
---

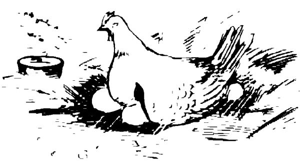
(۱) شُش (۲) بیرون آمدن (۳) جسم بخارمانند

مرغ و خروس

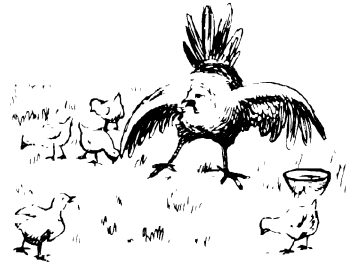


مرغ و خروس بسیار سودمندند گوشت آنها را میخوریم و از پر آنها برای درست کردن بالش و متکا استفاده میکنیم ، مرغ تخم میگذارد تخم مرغ غذای خوبی است . در خانهٔ زهرا مرغ و خروس زیاد است زهرا آنها را دوست دارد و با آنها بازی میکند . در موقع معیّن بآنها آب و دانه میدهد . مادر زهرا تخم مرغها را جمع میکند . هر وقت یکی از مرغها کُرچ شد چند تخم مرغ زیر آن میگذارد ، بسبب گرمی بدن مرغ پس از چند روز جوجه ها از تخم بیرون میآیند .





لانهٔ مرغان را باید همیشه پاکیزه نگاه داشت و خوراک خوب و کافی بآنها داد تا ناخوش نشوند و بیشتر تخم بگذارند .





کوداست ، درزمینهای کم کود و بی قوّت گیاه خوب بزرگ نمیشود .

ریشهٔ گیاه درزمین پهن میشود وگیاه باریشه های خیلی باریک و موئی(۱) خود غذا رااززمین میکَد .

حیوانات وگیاهان راموجود زنده هم میگویند . موجودات زنده همه احتیاج بغذا دارند .

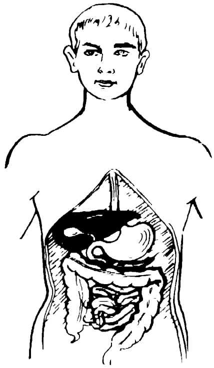
تکلیف : ازروی این درس دو باربنویسید .

پرسش : ۱- دستگاه خون سازی چیست ؛ ۲- چگونه غذا بخون تبدیل میشود ؟ گیاه چگونه غذا میخورد ؟

---

(۱) ریشه های موئی : ریشه های مانند مو

حیوان و گیاه غذا لازم دارند



برای زندگی حیوانات غذا لازم است

واگر غذا نخورند میمیرند . غذا بوسیلهٔ

دستگاهی که در بدن است تغییر میکند و بعد

تبدیل بخون میشود و خون مایهٔ حیات انسان

وحیوان است . دستگاهی که غذا را تغییر

میدهد ، عبارت است از : دهان ، دندانها ، معده ، روده‌ها

انسان وبیشتر حیوانات غذا را میجوند و بمعده فرو میبرند . در معده غذا هضم میشود .

وپس از هضم بروده میرود در روده شیرهٔ غذا جذب[۱] میگردد و بوسیلهٔ خون بتمام

بدن میرسد تفالهٔ غذا از راه روده خارج میشود .

گیاهان هم غذا میخواهند واگر بآنها

غذا نرسد از بین میروند بدین سبب

اگر مدتی آب بسبزی و درخت نرسد

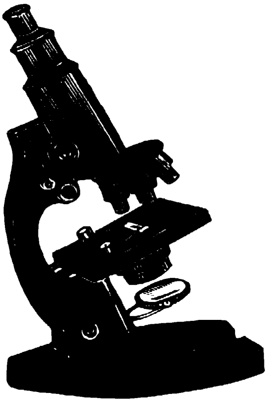
میخشکد چون غذای گیاهان بیشتر در



---

(۱) جذب میگردد : گرفته میشود

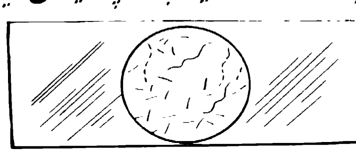
میکرب

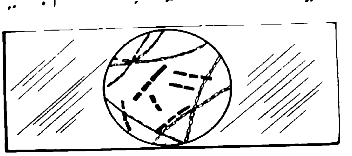


میکرب موجودی کوچک است که جان دارد و بچشم نمیآید . برای دیدن آن ابزاری(۱) مخصوص بنام ریزبین بکار میبرند . شکل میکربها ساده است : بعضی گرد بعضی دراز و برخی مارپیچ اند .

میکرب در هوا ، آب ، زمین و بدن انسان وحیوان زندگی میکند . بیشتر بیماریها از میکرب پیدا میشود . میکرب بیماریها بیشتر در جای کثیف و ناپاک پرورش مییابد بنابراین باید از آشامیدن آبهای آلوده و خوردن سبزیهای نشسته و غذاهای ناپاک پرهیز(۲) کرد .

پرسش : چرا دست در دهان کردن بد است ؟ دست نشسته غذا خوردن چه ضرر دارد ؟ میکرب را چگونه میتوان دید ؟ درین عکسها انواع میکرب ها را از هم جدا کنید ؟





---

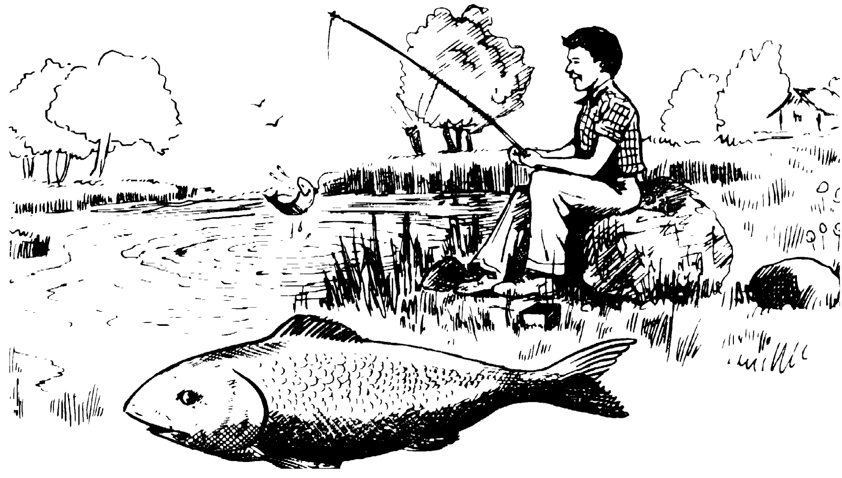
(۱) ابزار - اسباب (۲) پرهیز کردن - دوری کردن .

ماهی

ماهی در آب زندگی میکند و اگر بخشکی بیفتد میمیرد . خوراک ماهی از حیوانات ریزه و چیزهائی دیگر است که در آب وجود دارد . ماهی هوائی را که در آب است تنفس میکند . دسته‌ای از ماهیان در دریاها و برخی در حوضها و رودخانه‌ها زندگی میکنند . روی پوست بعضی ماهیان پولکهائی است که فلس یا پشیزه نامیده میشود . ماهی خاویار پولک ندارد ولی تیغ دارد . ماهی قزل آلا از آن دسته ماهیان است که در رودخانه زندگی میکند و گوشت آن لذیذ است .

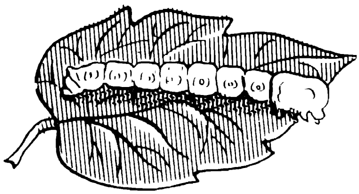
شغل بیشتر مردم کنار دریا صید ماهی و خرید و فروش آنست و بیشتر خوراک‌شان نیز ماهی است .

پرسش : آیا نام بندر شنیده‌اید ؟ نام کدام بندر را شنیده‌اید ؟ خوراک مردم بندر چیست ؟ ماهی در کجا زندگی میکند ؟ کدام نوع ماهی در رودخانه یافت میشود ؟ فلس چیست ؟

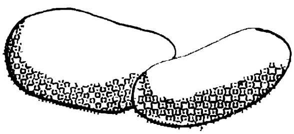


زنبور عسل دسته دسته زندگی می کند . هر دسته در یک کندو منزل میگیرد و ازبین آنها
یک زنبور ماده درشت تر از همه است و آنرا ملکه میگویند که کارش تخم گذاری است .

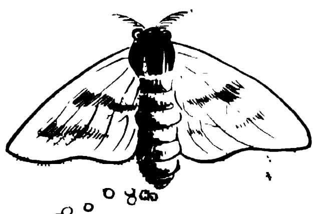
« کرم ابریشم »



غذای نوزاد کرم ابریشم برگ درخت
توت است . این نوزاد کم کم بزرگ
میشود و از آب دهان بدور خود رشته های
نازک ابریشم میکشد و پیله درست میکند و
خود درمیان آن پنهان میشود .



پس از مدتی حشره داخل پیله تارهای
ابریشم پیله را سوراخ میکند و بشکل پروانه
بیرون میآید .



پیلهٔ کرم ابریشم را از هم باز می کنند و ابریشم
بدست میآورند .

ابریشم را برای بافتن پارچه های محکم و بادوام بکار میبرند .

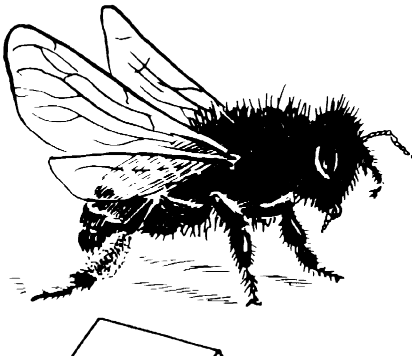
حشرات

یک دستهٔ بزرگ از جانوران را حشرات میگویند .

بعضی حشرات سودمند و بعضی زیان آورند .

حشرات سودمند مثل زنبور عسل و کرم ابریشم و حشرات زیان آور مانند :

پشه . مگس . شپش . کیک . ساس . ملخ . کَنه . موریانه .

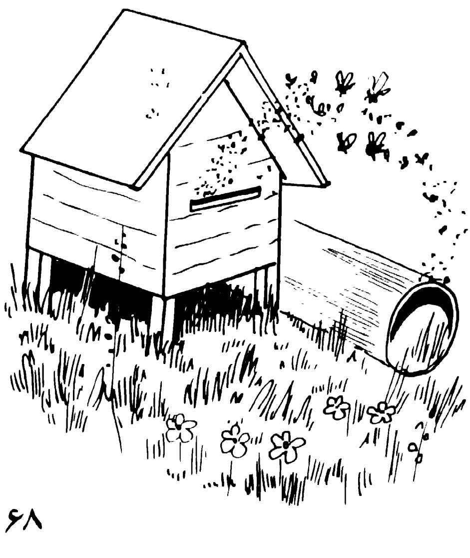


زنبور عسل

زنبور عسل حشره ای است که روی گلهای خوشبو می نشیند و شیرهٔ آنها را میمکد و از آن شیره عسل میسازد .

عسل غذای بسیار خوبی است و فایده های زیاد دارد .

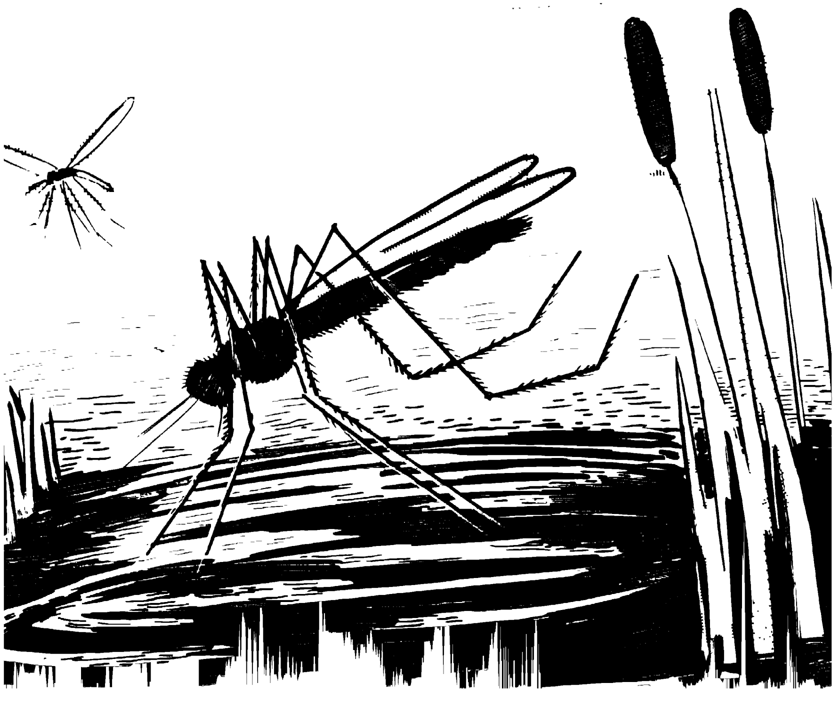
بعضی مردم این حشرهٔ سودمند را در جای مخصوصی بنام کندو نگاهداری می کنند و پرورش میدهند .



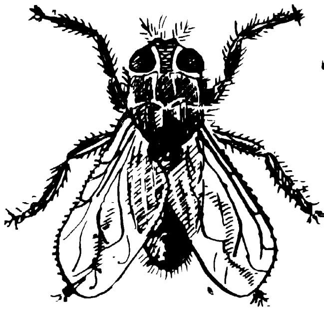
پشّه

پشّه حشره ای است که در محلّهای کثیف وجای تاریک زندگی میکند و بدنش آلوده بمیکرب است و برای بدست آوردن غذا بیشتر در تاریکی شب پرواز میکند .

وقتی که پشّه روی پوست بدن انسان وحیوان بنشیند نیش خود را در پوست او فرو میبرد و خون میمکد و هنگام مکیدن میکربهای مختلف را نیز ببدن او وارد میکند بعضی پشّه ها ریزند مثل پشّه خاکی و بعضی دیگر درشت ترند مثل پشّه های معمولی و پشّه مالاریا .



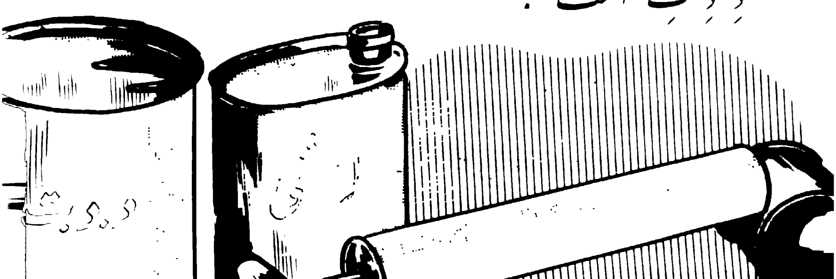
مگس



مگس حشره ای خطرناک و زیان آور است و بیشتر در محلهائی که پهن و زباله ریخته اند زندگی میکند و تخم میگذارد . چون در جاهای کثیف می نشیند پر و بال و پاها و خرطوم او بمیکرب آلوده میشود و اگر روی چیزهای خوراکی بنشیند آنهارا هم آلوده میکند . اگر روی زخم بنشیند میکربهارا از راه زخم وارد خون میکند و انسان را به بیماری دوچار میسازد .



باین جهت باید حیاط ، اطاق ، مستراح و محلهای عمومی مانند کوچه و مسجد را همیشه پاک و تمیز نگاه داشت و هم مگس را نابود کرد و روی زخم بدن راهم باید پوشاند تا مگس برآن ننشیند . بهترین وسیله برای نابود کردن مگس امشی دگرد دِ دِ تِ است .





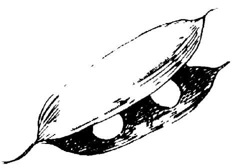
غلّه و بُنشَن

محصول زراعت مانند گندم و جو را غلّه میگویند .

گندم را آرد میکنند و با آن نان می پزند .



خوراک اصلی بیشتر مردم نان است از جو هم مردم فقیر نان میپزند و هم خام آنرا باسب و حیوانهای بارکش میدهند . برنج هم مانند گندم خوراک مردم میباشد .



برای کاشتن برنج آب زیاد لازم است ، بهمین جهت در گیلان و مازندران چون آب فراوان است بیش از جاهای دیگر برنج کاری معمول است .

نخود ، لوبیا ، عدس ، باقلا و ماش را بُنشَن ، حبوبات ، میگویند و از آنها غذاهای خوب و مقوّی (۱) میسازند .

---

(۱) قوّت دهنده

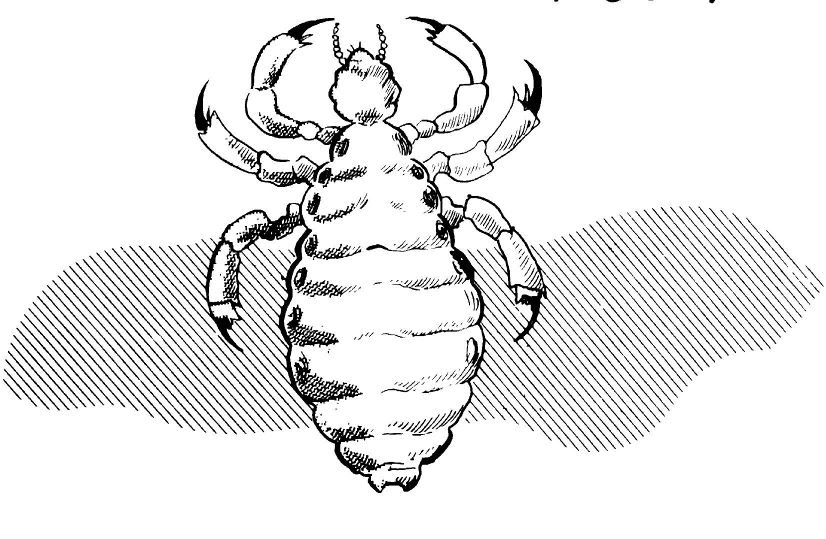


« شپش »

شپش در تن اشخاص کثیف زندگی میکند و غذایش از خون بدن انسان است

تخم شپش را رِشک میگویند . رشک خیلی کوچک و سفید رنگ است و بموی بدن یا لباس میچسبد .

وقتی بدن یا موی سر شپش گذاشت بدن بخارش میآید و انسان ناراحت میشود . شپش خون بدن را میمکد و میکرب را از بدن بیمار ببدن سالم منتقل میکند . نفت و گرد د دِ ت شپش را از میان میبرد . رشک مو را با پاکیزه نگاهداشتن سر و بدن و دواهای مخصوص باید از بین برد و برای کُشتن رشک لباس باید آنرا در آب جوشانید و پس از خشک شدن آنها را با اطوی داغ خوب اطو کرد .



طوطی وار یاد گرفتن بسیار بد است .

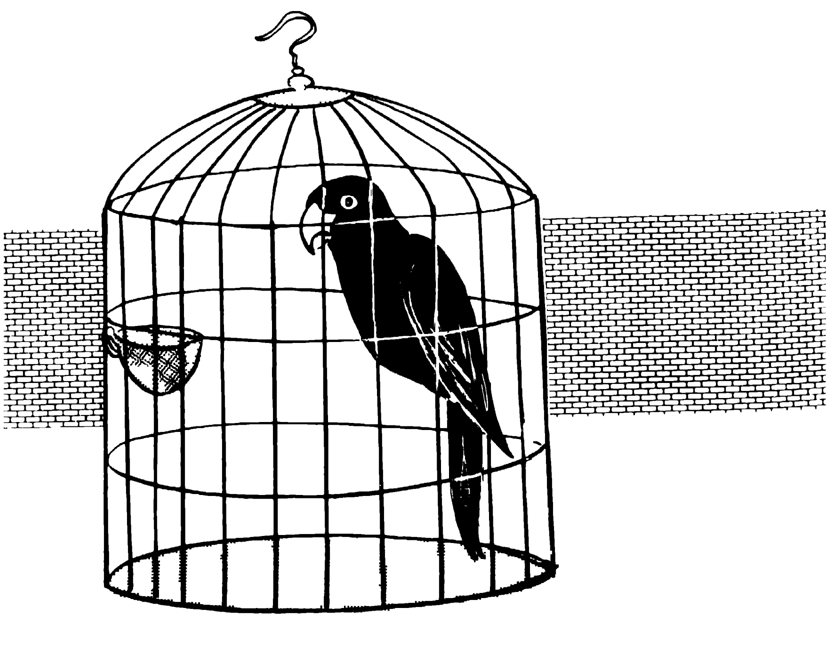
دانش آموز نباید درس خود را طوطی وار از بر کند بلکه باید بکوشد هر چه را میخواند معنی آنرا دریابد و اگر نفهمد بپرسد .

بزرگان گفته اند : چو طوطی سخنگوی نادان مباش .

پرسش : طوطی در کجا بسر میبرد ؟ از چه کار انسان تقلید میکند ؟ طوطی وار یعنی چه ؟

این شعر را از بر کنید و دو بار بنویسید :

میکوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی



طوطی

طوطی پرنده ای سبز رنگ است و نوک خمیده ای دارد . طوطی میتواند صوت[1] انسان یا حیوان را تقلید[2] کند . این حیوان در جنگلهای گرمسیر بسر میبرد .



مریم طوطی زیبائی داشت که پدرش از هندوستان آورده بود . مریم این طوطی را بسیار دوست میداشت و در قفس نگاهداری میکرد روزی چند مرتبه بطوطی سر میزد و باو خوراک میداد . چند کلمه هم مانند آقا ، بابا ، بی بی ، سلام ، برو ، بیا ، باو یاد داده بود . امّا طوطی معنی این کلمه ها را نمیدانست و نفهمیده باز میگفت .

هرکس عبارتی از بر کند و معنی آنرا نداند میگویند طوطی وار یاد گرفته است .

---

(۱) آواز (۲) بازگوئی

کچلی

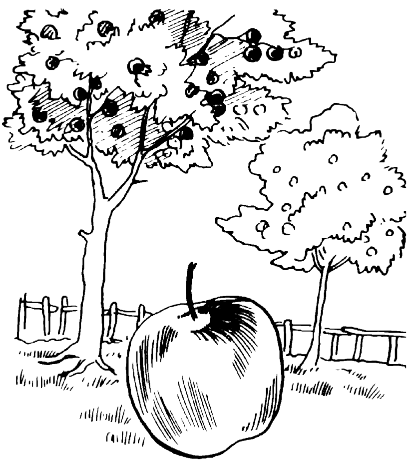
پروین دختری زیبا بود . موهای مشکی پرپشت داشت . همه او را دوست میداشتند و از موهای قشنگ او خوششان میآمد . دخترِ همسایه کچلی داشت .

بیچاره پروین هم که با او همبازی بود کچل شد . چون پدر و مادرش در معالجهٔ او کوتاهی کردند موهای زیبایش کم کم ریخت و سرش طاس شد .



هر وقت در مقابل آینه میایستاد بسیار غمگین میشد و برای گیسوی از دست رفتهٔ خود افسوس میخورد و آه میکشید .

موقع بیرون رفتن از خانه هم روسری می بست تا کسی سرِ طاس و بی

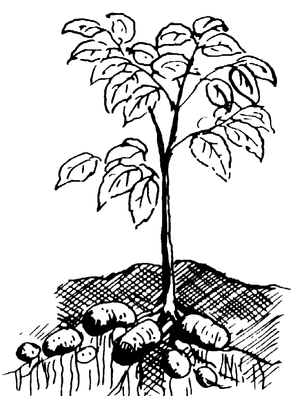


درخت سیب و بوتهٔ سیب زمینی

جعفر بچهٔ کوچکی بود ، با پدر و مادر خود در باغی زندگی میکرد . این باغ درخت سیب زیاد داشت . موقع تابستان که سیبها میرسید جعفر بپدر خود در چیدن و جمع کردن آنها کمک میکرد .

یک روز بهار پدر خود را دید که زمین را بیل میزند و سیب زمینی میکارد ، از او پرسید آیا سیب زمینی هم مانند سیب درخت بزرگی دارد ؟ .

پدرش جواب داد نه پسر جان سیب زمینی درخت ندارد و فقط بوتهٔ کوچکی دارد محصول (۱) سیب زمینی بسیار است ، از یک دانهٔ آن سیب زمینی های زیاد بوجود (۲) میآید ، سیب زمینی را در جا های گرم ایران در پائیز میکارند و در جا های سرد در بهار .



پرسش : ۱- سیب زمینی با سیب چه فرق دارد ؟

۲- سیب زمینی را چه وقت میکارند ؟ وکی محصول آنرا برمیدارند ؟

۳- محصول سیب زمینی کم است یا زیاد ؟

---

(۱) فایده (۲) پیدا میشود .

چشمهای خود را سالم نگاهداریم

چشم عضو مهم بدن ما است و در زندگی بآن احتیاج زیاد داریم . پس باید همیشه در پاکیزگی و سلامت چشم بکوشیم تا به چشم درد و سایر بیماریهای چشم دوچار نشویم .

برای سلامت چشم نباید دست کثیف و دستمال ناپاک بآن بزنیم . همیشه صورت و دست خود را با آب پاک بشوئیم .

چون بیشتر بیماریهای چشم از شخصی بشخص دیگر سرایت میکند باید از معاشرت با کسانی که چشم درد دارند دوری کنیم . اگر ناچار با کسانی معاشرت داریم که چشم درد دارند باید همینکه بخانه آمدیم دست وصورت خود را با صابون وآب پاکیزه بشوئیم و با حوله و دستمال مخصوص خود خشک کنیم .

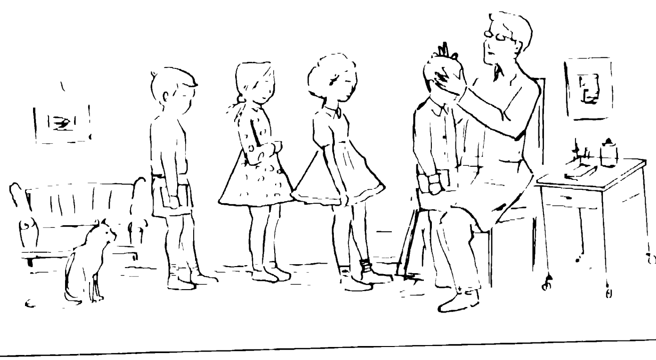
چشم در نور شدید آفتاب و چراغهای پُر نور و همچنین در گرما و سرمای زیاد و گرد و غبار هوا زود خسته وضعیف و بیمار میشود پس برای سلامت چشم بعضی اوقات عینک دودی بچشم میزنیم تا هم از شدّت نور و گرما و سرما کم شود و هم گرد و غبار داخل چشم نشود .

موی او را ببینند .

در بیماری کچلی پوست سر زخم میشود و مو میریزد .

برای آنکه بمرض کچلی گرفتار نشویم نباید شانه و قیچی و اسباب آرایش دیگران را بکار بریم . در مغازهٔ سلمانی باید مواظبت کنیم و مراقب[1] باشیم که تیغ و قیچی و شانه و ماشین اصلاح با الکل یا چراغ الکلی پاک شده باشد و هر وقت که روی سرمان جوش یا زخمی پیدا شد باید زود بطبیب مراجعه کنیم .

پرسش : چرا پروین کچل شد ؟ برای جلوگیری از کچلی چه باید کرد ؟



---

(۱) مراقب باشیم یعنی بپائیم .

الکل میکرب را میکشد

روزی مادر احمد مریض بود . پدرش برای او طبیب آورد .

طبیب میخواست اندازهٔ تب مریض را معلوم کند . برای این کار درجهٔ تب نما را از کیف بیرون آورد و در شیشهٔ که الکل داشت فرو برد بعد از آن با پنبهٔ تمیز درجه را پاک کرد و زیر زبان مریض گذاشت . احمد آنجا حضور داشت و دید که طبیب درجه را در الکل فرو برد .

علّت آنرا از پدر خود سؤال کرد . پدرش گفت الکل میکربها را میکشد و چون ممکن بود که میکربی روی درجه باشد طبیب آنرا در الکل فرو برد تا میکرب کشته شود . احمد گفت پدر جان وقتی دکتر میخواست بمادرم سوزن(۱) بزند روی بازوی او پنبهٔ الکلی مالید ، لابد برای آن بود که میخواست میکربهای روی پوست بازوی مادرم را از بین ببرد تا میکرب داخل بدن او نشود .

پدر احمد از هوش او خوشحال گشت و او را تحسین(۲) کرد و گفت امّا فراموش مکن که هیچوقت الکل را نباید خورد که جگر و معده و روده و عضو

---

(۱) داخل کردن دوا را در بدن با سوزن تزریق هم میگویند . (۲) آفرین گفت .

آب پاکیزه بنوشیم

پنج روز بود که هوشنگ بدبستان نرفته بود. آموزگار از فریدون که همسایه هوشنگ است پرسید:

مگر هوشنگ ناخوش است؟

فریدون جواب داد: دیروز با مادرم بخانهٔ هوشنگ رفتم. هوشنگ خیلی بیحال در رختخواب خوابیده و مادرش دکتر بخانه آورده بود. دکتر پس از معاینه و رسیدگی گفت: بیماری هوشنگ حصبه است.

آموزگار گفت: آیا میدانید انسان چگونه بحصبه دوچار میشود؟

فریدون گفت: خوردن آب ناپاک و آلوده انسان را بحصبه دوچار میکند زیرا دیروز آقای دکتر بمادر هوشنگ دستور داد که همه باید آب جوشیده بخورند، کاهو، کلم و سبزی خوردن را با آب پاک بشویند و در ظرف آبی که در آن مقدار کمی پرمنگنات حل شده باشد مدّت یکربع ساعت بگذارند بعد آنرا بخورند.

آموزگار گفت: آفرین که با دقّت بدستورهای دکتر توجّه کردید امّا باید بدانید که در آبهای کثیف و آلوده علاوه بر میکرب حصبه میکربهای دیگری مثل میکرب بیماریهای اسهال خونی، وبا، و تخم کرمهای زیان آور و نیز بمقدار زیاد وجود دارد

باران

مینو : مادر جان چرا از سماور بخار بلند میشود ؟

مادر : برای اینکه توی سماور آتش است آب سماور که گرم شد بخار میشود .

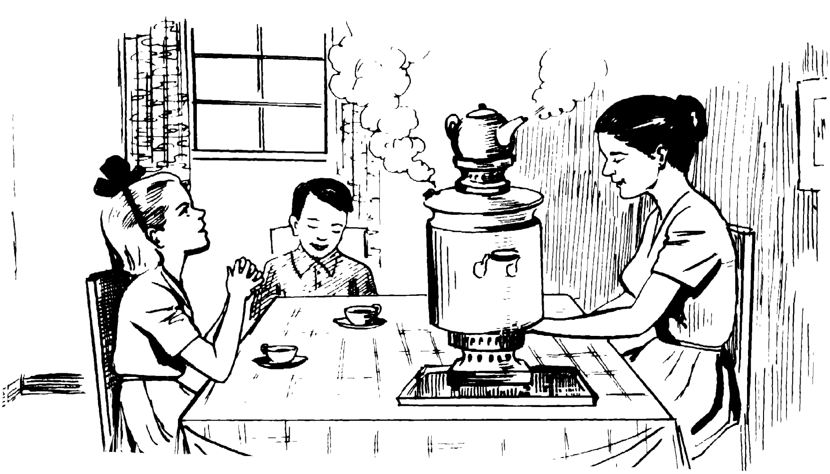
مینو : من دیروز که بدبستان میرفتم در راه دیدم از روی برفهای کوچه بخار بلند میشد . مگر زیر برفها هم آتش بود ؟

مادر : نه مینو جان زیر برفها آتش نبود بخاری که در کوچه دیدی بواسطهٔ گرمای آفتاب است . گرمای آفتاب برف را آب و آب را بخار میکند

پرویز : مادر جان این بخار که بلند میشود کجا میرود ؟

مادر : بآسمان میرود .

مینو : بخار بآسمان که رفت چه میشود ؟

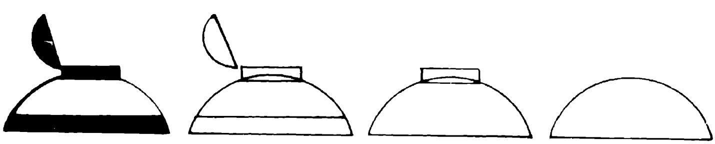


های دیگر بدن صدمه میزند . کسانی که شراب و عرق میآشامند چون این مشروبات[1] الکل دار دامراضهای سخت دوچار میشوند و زود میمیرند. برای همین است که در دین اسلام آشامیدن شراب و سایر مشروبات الکلی حرام شده است .

پرسش : ۱- طبیب چه کرد ؟ ۲- احمد چه پرسید ؟ ۳- پدر احمد چه جواب داد ؟ ۴- الکل چه خاصیت دارد ؟ ۵- زیان مشروبات الکلی را بیان کنید ؟ ۶- چرا شراب در دین اسلام حرام شده است ؟

نقاشی ـ دوات

روی کاغذ نقاشی شکلی ساده مثل شکل دست چپ بکشید . بعد از آن را بترتیبی که می بینید تکمیل کنید . تا شکل دواتی بشود . سپس آن را مطابق سلیقهٔ خود رنگ کنید

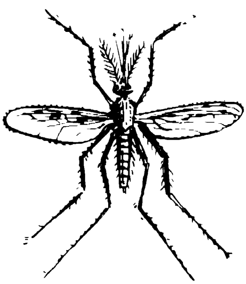


(۱) مشروبات : آشامیدنیها

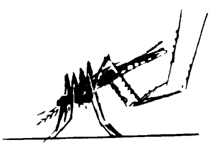
مالاریا

مالاریا یکی از بیماریهای معروف است که آنرا تب نوبه هم میگویند .
این بیماری بیشتر در جاهائیست که آب راکد[1] مانند باتلاق و استخر زیاد باشد
بدین سبب در مازندران و دیگر جاها که برنج کاری میشود این بیماری شیوع[2]
دارد .

میکرب این مرض را پشهٔ مخصوصی بدن انسان وارد میکند .
پشهٔ مالاریا روی آب تخم میگذارد . نوزاد پشه بشکل کرم کوچکی از تخم
بیرون میآید و مدّتی در آب زندگی میکند .







همین کرم بعد پشه میشود و پرواز میکند .

---

(۱) آب راکد - آب ایستاده (۲) شیوع دارد : فراوان است

مادر : برای اینکه بفهمی بخار در آسمان چه میشود آن بشقاب سرد را بردار و روی بخار سماور بگیر. ببین حالا چند قطره آب روی آن جمع میشود کم کم میچکد . همینکه بخار سماور به بشقاب سرد رسید بقطره های آب تبدیل میشود . همچنین بخاریکه بآسمان میرود چون سرد شود بشکل ابر در میآید . ابرها ممکن است بقطره ها تبدیل و بصورت باران بزمین برگردد . اگر هوا زیاد سرد باشد قطره های آب در آسمان یخ می بندد و بشکل برف بزمین میآید .

ابر ، باران ، برف همه از بخار آب درست میشود .

این شعر را از بر کنید و از روی آن بنویسید :

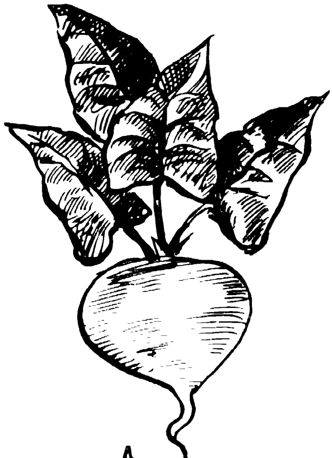
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

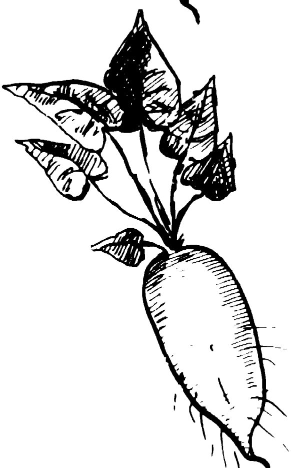
پرسش : چگونه بخار درست میشود ؟ بخار از چه درست میگردد ؟ اگر آب را حرارت دهیم بچه تبدیل میشود ؟ باران چگونه درست میشود ؟



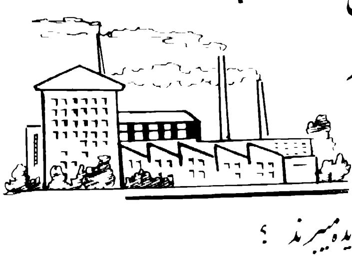
چغندر ـ قندسازی

زراعت چغندر کار بافایده ایست





تخم چغندر را در آخر بهار میکارند و در پائیز چغندر را از زمین بیرون میآورند . برگ چغندر پهن و بلند میباشد . چغندرهای معمول گرد و سرخ رنگ است . در زمستان مردم چغندر پخته را زیاد میخورند . چغندر قند سفید رنگ و دراز است و چون شیرینی آن بیشتر از چغندر سرخ میباشد ، برای ساختن قند بکار میرود . چغندر قند را در کارخانهٔ قندسازی خرد میکنند و فشار میدهند آب بسیار شیرینی بدست میآید که با آن قند میسازند . در ایران چندین کارخانهٔ قندسازی تأسیس شده و در آن چغندر را مبدّل بقند و شکر میکنند .



پرسش : ۱ـ چغندر را چه وقت میکارند و از آن چه فایده میبرند ؟

مالاریا آدمی را کم خون ، زرد رنگ و رنجور میسازد و اگر شخص بیمار زود معالجه نشود از پا درمیآید و میمیرد .

برای آنکه گرفتار تب و نوبه نشویم باید خود را از گزیدن پشهٔ مالاریا حفظ کنیم .
دواکه برای جلوگیری از مالاریا مفید است بخوریم .

از طرف دیگر برای نابود کردن پشهٔ مالاریا باید بکوشیم .

از کارهائی که برای این مقصود میتوان کرد خشکانیدن باتلاقها و مردابها و پاشیدن گرد د د ت بدر و دیوار خانه ها و اطاقها است .
روی آب استخرها هم میتوان قدری نفت پاشید تا نوزاد پشه را در آب بکشد . در نتیجه اقدامات دولت هم اکنون در بیشتر نواحی باتلاقی این بیماری از میان رفته است و مبارزه با این بیماری همچنان ادامه دارد .

پرسش : مالاریا را چه میگویند ؟ این بیماری در کجا پیدا میشود ؟ برای پیش گیری از آن چه باید کرد ؟ دولت برای مبارزه با مالاریا چه کرده است ؟

شبنم

مینو : مادر جان قطره های آب را روی برگ گل تماشا کنید : باران که نیامده پس این قطره های آب از کجا پیدا شده است ؟

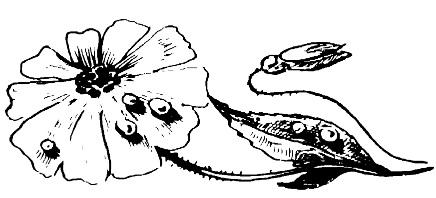
مادر : درست میگویی دختر جان باران نیامده . این قطره ها که می بینی شبنم است که آنرا ژاله نیز میگویند .

مینو : شبنم از کجا پیدا میشود ؟

مادر : یادت هست چندی پیش بشقابی را روی بخار سماور گرفتی و زیر بشقاب قطره های آب جمع شد ؟

روزها که آفتاب بر آب میتابد آب بخار میشود و بهوا بالا میرود و همین بخار شبها که هوا خنک شد ، چون ببرگهای سرد برسد بقطره های آب تبدیل میشود و بشکل ژاله روی برگها می نشیند .

پرسش : شبنم چیست ؟ چگونه پیدا میشود



زکام

زکام بیماری واگیر دار است که بیشتر بعلت سرما خوردگی پیدا میشود.
میکرب زکام از هوا یا تن بیماران ببدن شخص سالم وارد میگردد.
برای آنکه باین مرض دوچار نشویم باید در وقت سرما خود را خوب بپوشانیم، از جای گرم یک مرتبه بهوای سرد بیرون نرویم، از کسانی که زکام دارند دوری جوییم.

اگر بزکام مبتلا شویم نباید با دست دادن و نزدیک شدن باشخاص سالم آنان را نیز باین بیماری دوچار سازیم. زیرا کسی که زکام دارد در موقع حرف زدن، مخصوصاً هنگام عطسه و سرفه مقداری زیادی میکربهای زکام را از دهان و بینی خود در هوا پراکنده میکند. هرکس که در اطراف او باشد بزکام دوچار میشود.

پرسش: آیا زکام واگیر دار است؟ برای پیش گیری از سرایت آن چه باید کرد؟ برای محافظت خود از زکام چه میکنید؟

ضدّعفونی کردن منزل ولباس

سهراب بآموزگار گفت چون خانهٔ ما از دبستان دور بود پدرم دیروز خانهٔ نزدیکتر کرایه کرد . ولی نگذاشت اسباب کشی کنیم وگفت اوّل اطاقها را ضدّعفونی کنند بعد اسباب و اثاث خانه را ببرند .

آموزگار گفت پدرت حق داشت هر وقت کسی میخواهد در اطاق یا خانه ای که شخصی دیگر در آن بوده است زندگی کند باید اوّل آنجا را ضدّعفونی کند یعنی میکربها وحشرات موذی آنجا را ازبین ببرد . در اطاقهای خانهٔ خودتان هم برای ازبین بردن میکربها وحشرات باید گاهگاه این کار را بکنید فریبرز پرسید چگونه اطاق و خانه را ضدّعفونی میکنند ؟ آموزگار گفت باطاقها دود گوگرد میدهند یا گرد د دِ ت میپاشند یا با تلمبه امشی میزنند . خسرو گفت لباس را هم میتوان ضدّعفونی کرد ؟ آموزگار جواب داد پیراهن و زیرشلواری و دستمال و حوله و ملافهٔ لحاف را در آب میجوشانند و لباسهائی را که نمیتوان جوشانید در آفتاب میاندازند ; یا با اتوی داغ و بخار آب خیلی گرم ضدّعفونی میکنند .

پرسش : ضدعفونی کردن برای چیست ؟ اطاق را چگونه ضدعفونی میکنند ؟

باد

روزی آموزگار کلاس سوم دبستان بمدرسه میرفت هوا خیلی گرم وطوفانی بود باد بشدّت میوزید درختها خم میشد ، دربین راه خسرو رسید وازاو پرسید : چه میشود که باد میوزد ؟

آموزگار پاسخ داد : هوای گرم چون سبک است بالا میرود هوای سرد زود جای هوای گرم راکه بالا رفته است میگیرد ، از این رفتن هوای گرم وآمدن هوای سرد باد تولید میشود .

باد همیشه از جائی که سرد است بطرف جای گرم میوزد .



خورشید هم زمین را روشن میکند .

در حرکت شبانروزی یک نیمهٔ زمین رو بخورشید و نیمه دیگر در تاریکی است
نیمه رو بخورشید روز و نیمه دیگر شب است .

زمین غیر از حرکت بدور خود بگرد خورشید هم میگردد . مدّت گردش
دور خورشید یکسال یا ۳۶۵ روز میباشد .

برای آنکه حرکت شبانروزی زمین و گردش آنرا بدور خورشید خوب
بفهمید فرفره ای را در یک سینی بگردش در آورید می بینید هم بدور خود میچرخد
و هم دور سینی میگردد . به شکل نگاه کنید .

کرهٔ زمین

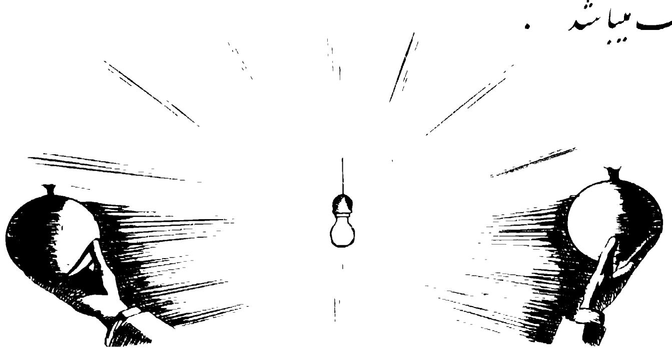
زمین که ما روی آن زندگی میکنیم و شهرها روی آن ساخته شده ، مانند نارنج گرد است .

هر چیزکه مانند گوی گرد باشد کره نامیده میشود . زمین هم مانند نارنج بشکل کره است .

روی زمین بواسطه کوهها و تپه ها و دره ها ناصاف است . این بلندیها و پستیها مانند ناهمواریهای روی نارنج از گردی زمین نمیکاهد .

زمین در ۲۴ ساعت شبانروز یک مرتبه بدور خود میچرخد . این حرکت را حرکت شبانروزی زمین میگویند .

هرگاه نارنجی را برابر یک چراغ نگاه داریم نیم رو بچراغ روشن و نیم دیگر تاریک میباشد .





کوه رود

در شکل صفحه مقابل یک رشته کوه می بینید . کوهها برآمدگی زمین است .
بالا رفتن از کوههای سراشیب مانند رشته کوه البرز در شمال ایران مشکل
است . گاهی کوه آتشفشانی میکند .

بالای کوههای بلند در زمستان بسبب سرمای زیاد برف و یخ فراوان جمع
میشود و هنگام گرمای بهاری این برف و یخ رفته رفته آب میشود و از شیب کوهستان
جاری میگردد و با آب چشمه ها و جوی های دیگر می پیوندد و رود پرآبی بوجود میآورد
که بدریا یا دریاچه میریزد .

در ایران رود بسیار است مانند سفیدرود در گیلان و زاینده رود در
اصفهان و کارون در خوزستان قسمتی از آب باران و برف که در زمین فرو
میرود از جای دیگر بیرون میآید و آن را چشمه گویند رود از کوهستان خاکهای
ریز و درشت را با خود میآورد و بتدریج با انباشته شدن آنها زمین های تازه ای
بوجود میآید . قسمتهای سبز رنگ شکل جلگه را نشان میدهد خاک نرم جلگه
برای کشاورزی بسیار مناسب است .

بیابان کویر

سرزمین های بی آب وآبادی بیابان نامیده میشود بسیاری ازجاهای روی زمین بیابان یاصحرااست .

در وسط کشور ما اراضی پهناوری دیده میشود که شوره زار و بی آب و علف است وهنگام بارندگی عبور ازبعضی قسمتهای آن دشوار میباشد این قسم زمین راکویر مینامند که درشکل دیده میشود .





جزیره شبه جزیره خلیج

بشکل بالا خوب نگاه کنید . خشکی های کوچک و بزرگی می بینیم که
چهار جانب آنها را آب فرا گرفته است . این خشکی ها را جزیره میگوییم .
خشکی دیگری دیده میشود که از سه طرف در میان آب قرار دارد اما بوسیله
زبانه ای از خاک بخشکی متصل است این خشکی را شبه جزیره می نامیم .
جای دیگری می بینیم که آب دریا در خشکی پیش رفته است که آنرا خلیج گوییم
چون خلیج را از سه طرف خشکی فرا گرفته از اینجهت در موقع وزش باد آب
آن از دریا آرامتر است بنابراین خلیج پناهگاه خوبی برای کشتیها میباشد .

داریوش بزرگ



داریوش یکی از پادشاهان بزرگ
سلسلهٔ هخامنشی است . هنگامیکه
بپادشاهی رسید کشورهای تابع
ایران شورش کرده بودند و این
پادشاه با سختیها روبرو شد .
امّا همهٔ مشکلات را از پیش برداشت
و در مدّتی کوتاه شورشها را
خوابانید[1] و کشور را دوباره آرام
ساخت . پس از آن بآبادی کشور پرداخت و در این کار کوشش
بسیار کرد . از کارهای مهم او ساختن راهها و بناهای بزرگ و محکم
است . تخت جمشید که سر راه اصفهان بشیراز واقع شده و از بناهای
باستانی[2] بسیار مهم ایران است بوسیلهٔ این پادشاه و پسرش خشایارشا
ساخته شده است . داریوش با دشمنان ایران جنگهای بسیار کرد .

---

(۱) شورش را خوابانید یعنی آرام کرد (۲) قدیم

تاریخ هخامنشیان

کورش

یکی از پادشاهان بزرگ هخامنشی و یکی از مردان نامدار کورش بود . کورش در کودکی تیراندازی و سواری را بسیار دوست میداشت و در این هنرها ماهر شد . نسبت بهمسالان و دوستان خود مهربان بود و هیچوقت فراموششان نمیکرد بدین سبب هنگام بزرگی دوستان و یاران فراوان داشت .

چون بپادشاهی رسید جنگهای بسیار کرد ، بر وسعت ایران افزود و در آبادی کشور کوشید . پسر و خانوادهٔ کورش هم بعد از وی بسلطنت رسیدند چون یکی از اجداد کورش هخامنش نام داشت خاندان او را سلسلهٔ هخامنشی میگویند . کورش پادشاهی دلیر و مهربان بود چون کشوری رامیگرفت با مردم و پادشاه آنجا با مهربانی رفتار میکرد .

آرامگاه کورش



داریوش سوم و اسکندر

آخرین پادشاه دودمان[1] هخامنشی داریوش سوم بود . در زمان او اسکندر پادشاه یونان با ایران حمله کرد ، داریوش پس از چند جنگ بر اثر خیانت[2] بعضی سرداران خود شکست یافت و تخت جمشید پایتخت قدیم ایران بتصرف اسکندر در آمد و آنجا را کینه جوئی آتش زد .

داریوش پس از شکست خوردن از اسکندر برای جمع آوری قشون تازه بخراسان عقب نشینی کرد ولی در آنجا بدست یکی از فرمانداران محل کشته شد و با مرگ او خاندان هخامنشی منقرض[3] گردید ، در حدود دو هزار و دویست سال پیش . پس از آن اسکندر و سردارانش مدتی کوتاه بر ایران حکومت کردند .

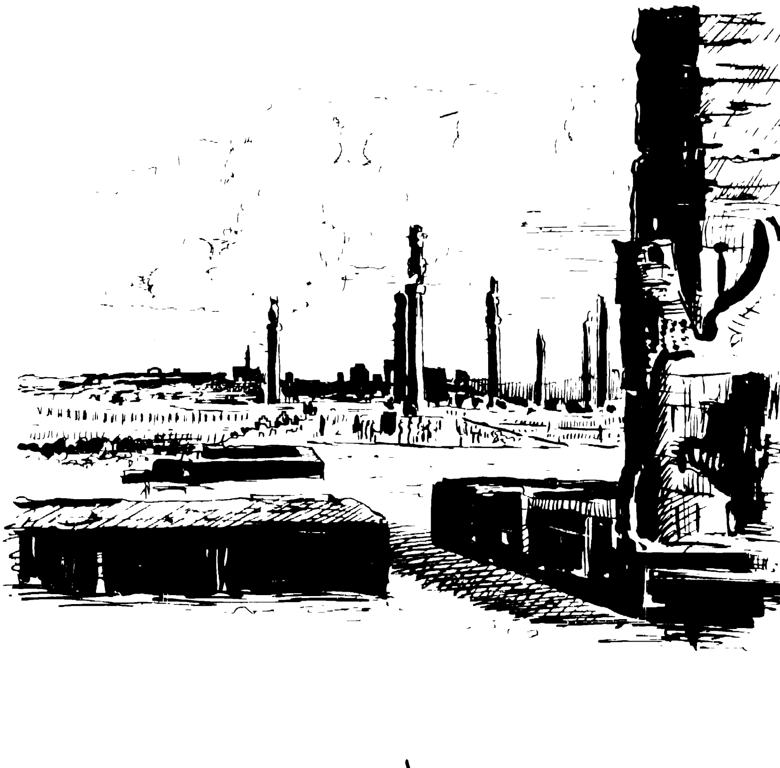
پرسش : سبب شکست خوردن داریوش سوم از اسکندر چه بود ؟

---

(۱) خانواده و سلسله (۲) نادرستی (۳) پایان یافت

این پادشاه را بسبب کارهای بزرگی که انجام داده است داریوش بزرگ بینامند .

پرسش : اولین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی که بود ؟ چرا داریوش را بزرگ میگویند ؟ چه خدمتی بکشور کرد ؟



تولّد[1] حضرت عیسی «ع» ابتدای تاریخ مسیحیان یا تاریخ میلادی است.
امسال از میلاد مسیح هزار و نهصد و پنجاه و هشت سال گذشته است.



مجسمه یک پارتی

---

(۱) بدنیا آمدن

در موقع تدریس این کتاب اگر سال میلادی تغییر کرده باشد آموزگاران گوشزد کنند.

اشکانیان

چون اسکندر فرزندی نداشت پس از او سرداران‌اش جانشین او شدند .

جانشینان اسکندر در ایران مدّت زیادی حکومت نکردند زیرا مردم ایران بیگانگان را دوست نمیداشتند و زیر بار حکومت آنان نمیرفتند و پیوسته در صدد بیرون کردن‌شان بودند تا آنکه قومی از مردمان جنگی و دلاور ایران از خراسان سر بشورش برداشتند و با بیگانگان بجنگ پرداختند و آنان را بیرون راندند . از این قوم پادشاهانی برخاستند که چون نام همه اشک بود آنان را اشکانیان مینامند .

بزرگترین پادشاه این سلسله اُرُد « اشک سیزدهم » است .

در زمان پادشاهی او رُومیان هوس گرفتن ایران را داشتند . سرداری رومی بکشور ما لشکر کشید امّا بدست یکی از سرداران اُرُد کشته شد .

دیگر از پادشاهان این سلسله فرهاد چهارم است که در زمان او حضرت عیسی « ع » بدنیا آمد .

شاپور اوّل

پس از اردشیر مؤسّس[1] سلسله ساسانی پسرش شاپور اوّل بسلطنت رسید .

این پادشاه با رومیان جنگهای بسیار کرد و عاقبت آنانرا شکست داد . در یکی از جنگها امپراطور روم را که والرین نام داشت با عدهٔ از رومیان اسیر کرد . شاپور اسیران رومی را بساختن سدی بر رود کارون واداشت .

این پادشاه بآبادی کشور بسیار علاقه‌مند بود . شهر شاپور که خرابه‌های آن در نزدیکی کازرون فارس باقی مانده از بناهای اوست .

شاپور مردی شجاع[2] و با اراده بود . مردم ایران بسیار او را دوست میداشتند .

پرسش : سر سلسلهٔ ساسانیان کیست ؟ شاپور اوّل کیست ؟ والرین که بود ؟ شاپور چگونه پادشاهی بود ؟ اسیران رومی را بچه کار واداشت ؟ کدام شهر از بناهای اوست ؟ کازرون کجا است ؟

---

(۱) بنیادکننده (۲) دلیر

ساسانیان

اشکانیان در اواخر سلطنت خود بسبب جنگهای خانوادگی و ناراضی بودن مردم ضعیف شدند . اردشیر بابکان که در این موقع بر قسمتی از فارس حکومت میکرد از اطاعت اشکانیان سرپیچید (۱) و با اردوان پنجم آخرین پادشاه آن سلسله بجنگ پرداخت و او را مغلوب (۲) ساخت. اردشیر سلطنت خاندان اشکانی را منقرض (۳) کرد و خود بپادشاهی تمام ایران رسید. بعد از اردشیر اولاد او یکی بعد از دیگر بسلطنت رسیدند و سلسلهٔ تازه ای از پادشاهان ایرانی تشکیل شد . چون جد اردشیر ساسان نام داشت این سلسله را ساسانیان میگویند .

اردشیر با رومیان که در آن زمان نیرومند بودند و لشکر منظمی داشتند جنگید و آنان را شکست داد . این پادشاه در اصلاح اخلاق مردم و آبادی ایران کوشید . لشکر را مرتب و کشور را آرام ساخت .

اردشیر آئین زردشت را مذهب رسمی ایران کرد .

---

(۱) نافرمانی کرد (۲) مغلوب ساخت ـ شکست داد (۳) منقرض کردن پایان دادن و از بین بردن .

بدست رومیان افتاده بود پس گرفت .

در زمان سلطنت شاپور دوّم ایران بسیار نیرومند گردید .

شاپور ذوالاکتاف یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی است و او را شاپور کبیر[1] هم خوانده اند .

پرسش : ۱- شاپور چه وقت بپادشاهی رسید ؟

۲ - در ایّام کودکی شاپور کشور ایران در چه حال بود ؟

۳ - اعراب چه کردند ؟

۴ - شاپور با اعراب چه کرد ؟

۵ - در جنگ با رومیان چه کرد ؟

۶ مدّت پادشاهی شاپور چند سال بود ؟

۷ - شاپور دوم بچه لقب خوانده میشود ؟

---

(۱) بزرگ

شاپور دوم

یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی شاپور دوم است که هفتاد سال سلطنت کرد .

عربها او را شاپور ذوالاکتاف[۱] لقب داده اند . شاپور هنگام مرگ پدرش هنوز متولد نشده بود و در آنموقع در خاندان ساسانی مردی که لایق پادشاهی باشد وجود نداشت بنابراین بزرگان کشور او را که هنوز در شکم مادر بود پادشاه خواندند . در زمان کودکی شاپور اوضاع کشور آشفته[۲] بود و خصوصاً اعراب بجنوب ایران دست اندازی و قتل[۳] و غارت میکردند .

چون شاپور بزرگ شد کشتیهائی بآبهای خلیج فارس انداخت و با اعراب جنگید و آنها را سخت تنبیه[۴] کرد .

پس از این جنگ اعراب تا مدت زیادی جرأت تجاوز بایران را نداشتند .

شاپور با رومیان نیز چندین جنگ کرد و قسمتهائی را که پیش از او

---

(۱) دارای شانه ها (۲) پریشان (۳) کشتن (۴) مجازات

رونق گرفت . زراعت و تجارت هم در زمان این پادشاه پیش رفت.
حضرت رسول اکرم صلّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّم پیغمبر مسلمانان در زمان این پادشاه ولادت یافت .
بنای باشکوه طاق کسری یا ایوان مدائن که ویرانهٔ آن در کنار دجله هنوز باقی است در زمان انوشیروان شروع شد و در زمان سلطنت خسرو پرویز بپایان رسید .



درود و سلام خداوند بر او و خاندان او باد .

انوشیروان عادل

بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ ساسانی خسرو[1] اوّل انوشیروان عادل است که از عدل و داد او داستانها میگویند.

این پادشاه با دشمنان خارجی ایران جنگهای بسیار کرد. در همهٔ آنها فاتح شد و افتخار زیاد برای کشور ما فراهم ساخت.

در زمان این پادشاه دو دسته از دشمنان ایران یکی ترکان در مشرق و دیگر رومیان در مغرب بقصد تصرّف کشور ایران با هم ساختند اما انوشیروان هر دو گروه را شکست داد و رومیان را مجبور کرد که هر ساله مبلغی باج[2] بایران بپردازند.

انوشیروان پادشاهی دانش دوست و هنرپرور بود چنانکه دانشمندان رومی را که بایران پناه آورده بودند با کمال احترام پذیرفت. بدستور او کتاب معروف کلیله و دمنه را با زحمت و هزینهٔ زیاد از هندوستان آوردند و بفارسی ترجمه کردند. دانشمندان ایران نیز خود فصلهائی بر آن کتاب افزودند. دانشگاه بزرگ جندیشاپور در خوزستان در زمان این پادشاه

---

(۱) عرب خسرو را کسری میگوید (۲) نوعی از مالیات است

یزدگرد سوم

سلطنت خسرو پرویز نوادهٔ انوشیروان بیشتر بجنگ گذشت. جنگهای او گذشته از آنکه نفعی بایران نرسانید مملکت را نیز بی اندازه دوچار ضعف و ناتوانی کرد.

چون سلطنت بیزدگرد سوم رسید اوضاع کشور بسیار آشفته بود. یزدگرد با نیّتی پاک میخواست باین پریشانی سامانی بخشد امّا کوششهای او بجائی نرسید زیرا علاوه بر جنگهای پادشاهان پیش بلاهای تازه مانند طاعون و سیل بدبختی مردم و ضعف مملکت را افزون ساخته بود. در چنین موقع اعراب مسلمان بایران تاختند و نیروی عظیم یزدگرد را پس از چند جنگ مهم شکست دادند.

یزدگرد بسمت خراسان فرار کرد و در مَرو بدست آسیابانی کشته شد و سلسلهٔ بزرگ ساسانی منقرض گردید.

بهرام گور

یکی از پادشاهان معروف سلسلهٔ ساسانی بهرام پنجم است. گفته اند که چون این پادشاه میل فراوان بشکار گورخر داشت او را بهرام گور نامیده اند.

بهرام با وجود دلبستگی بشکار و موسیقی و تفریحهای دیگر از کار غافل نبود. در زمان او قبایل[1] از ترکستان[2] بخراسان تاختند. بسیاری از مردم آنجا را کشتند و اموال آنان را بغارت بردند. بهرام بخراسان شتافت ترکان را مغلوب ساخت و آنان را از خراسان بیرون راند.

پرسش: ۱ - بهرام پنجم از پادشاهان کدام سلسله بود؟

۲ - چرا او را بهرام گور میگویند.

۳ - در زمان او کدام طایفه بخراسان تاختند و چه کردند؟

۴ - بهرام با غارتگران چه کرد؟

---

(۱) قبایل: قبیله ها و طایفه ها (۲) ترکستان در شمال و مشرق خراسان است

بیشتر وقت خود را بجنگ با یکدیگر میگذراندند .

مکّه بزرگترین شهر مذهبی و تجارتی اعراب قبل از اسلام بود و قبیله های بُت پرست عرب در آنجا بتهای خود را نگاه میداشتند و می پرستیدند و همه ساله در وقت معیّن بزیارت بتهای خود و انجام دادن کارهای مذهبی بمکّه میرفتند .

بیشتر اعراب قبل از اسلام بُت پرست و مُشرک بودند و بتهای بزرگ آنان در مکّه بود ، کسیکه این قوم گُمراه و بُت پرست را بپرستش خدای یگانه راهنمائی فرمود و آنان را از پلیدیهای جاهلیت[1] نجات داد پیغمبر اسلام محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله بود .

---

(۱) جاهلیت : دورهٔ قبل از اسلام که اعراب در جهل و نادانی بسرمیبردند .

اعراب که بودند و عربستان کجاست؟

در جنوب غربی کشور ما شبه جزیرهٔ بزرگی است بنام عربستان. این شبه جزیره کم جمعیّت و غالب قسمتهای آن بیابان بی آب و علف است.

این شبه جزیره خیلی گرم و سوزان است و فقط نواحی نزدیک دریا دارای آب و هوای بهتر است. مردم این سرزمین بیشتر چادرنشین و بیابان گردند و از راه گله داری و زراعت خرما و قهوه زندگی میکنند و در هر فصل از یک ناحیه بناحیه دیگر کوچ میکنند. در صحرای عربستان چشمه های کوچکی هست که مردم صحرانشین چادرهای خود را در اطراف آن برپا میکنند و گله های خود را آنجا میچرانند. آبادیهای عربستان بیشتر نزدیک دریا بنیاد(۱) شده است.

مکّه و مدینه از شهرهای معروف عربستان است.

اعراب چندین قبیله بودند که یکی از آنها قریش بود، این قبیله ها

---

(۱) بنیاد شده : ساخته شده

و راستی رفتار کرد که او را محمّد امین گفتند و هر کس هر چیز قیمتی داشت بامانت باو می سپرد .

پرسش : ۱ـ شخصی که سرپرستی پیغمبر را در کودکی برعهده داشت کیست ؟

۲ـ حضرت پیغمبر از ۱۵ سالگی بچه کار مشغول شد ؟

۳ ـ چرا سفر شام کرد ؟

۴ ـ چرا خدیجه آن حضرت را بشوهری برگزید ؟

۵ ـ بچه سبب او را امین گفتند ؟

حضرت محمّد «ص»

یکی از قبیله های معروف عرب قبیلهٔ[1] قریش بود . این قبیله در مکّه و اطراف آن مسکن[2] و بر خانهٔ کعبه ریاست داشت . پیغمبر ما حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلّم از قبیله قریش است آن حضرت در سال چهلم پادشاهی انوشیروان عادل بدنیا آمد و شش ماهه بود که پدرش عبدالله درگذشت . جدش[3] عبدالمطّلب او را نگهداری کرد و پس از وفات عبدالمطّلب عموی حضرت محمّد «ص» ابوطالب سرپرستی او را عهده گرفت .

آن حضرت از پانزده سالگی مشغول تجارت و داد و ستد گردید در این کار راه پاکی و درستی پیمود و با امانت معروف شد و از طرف یکی از زنان بزرگ عرب بنام خدیجه برای تجارت بشام سفر کرد . در این سفر هم کمال درستی از او ظاهر شد . خدیجه را امانت وی خوش آمد و او را بشوهری برگزید .

حضرت محمّد «ص» در داد و ستد و معاشرت با مردم چنان با امانت

---

(۱) قبیله : طایفه ـ خانواده (۲) منزل (۳) پدرپدر ـ نیا

پیشرفت اسلام پس از هجرت پیغمبر

حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلم در مدینه یاران و پیروان زیاد یافت وکار او در دعوت[1] مردم بدین اسلام قوّت[2] گرفت . چون دشمنان اسلام که بیشتر در مکّه بودند برای پذیرفتن این دین سرسختی میکردند از طرف خداوند بپیغمبر «ص» امر شد که با بت پرستان و دشمنان دین بجنگ پردازد . پیغمبر «ص» چندین جنگ با دشمنان اسلام کرد عاقبت بر مکّه دست یافت و بتهای خانهٔ کعبه را از بین برد و بجای بت پرستی پرستش خدای یگانه را معمول ساخت .

از آن پس آوازهٔ اسلام و مسلمانان بهمه جا رسید و چیزی نگذشت که بیشتر مردم عربستان اسلام آوردند .

پیغمبر در سال یازدهم هجرت در مدینه رحلت[3] فرمود

قبر آنحضرت در مدینه زیارتگاه مسلمانان جهان است .

---

(۱) خواندن (۲) بالاگرفت - نیروگرفت (۳) وفات

آموزگاران با بیان ساده بشاگردان سال قمری را نیز گوشزد کنند و بگویند که امسال مطابق کدام سال قمری میباشد .

بعثت حضرت محمّد «ص»

حضرت محمّد «ص» از آغاز جوانی از بُت و بُت پرستی بیزار بود . در چهل سالگی از طرف خداوند به پیغمبری برگزیده شد و مأمور گشت که مردم را بتوحید یعنی پرستش خدای یکتا دعوت کند .

اوّل کسیکه این دعوت را قبول کرد و بحضرت گروید خدیجه بود سپس حضرت علی علیه السّلام فرزند ابوطالب که در آن موقع یازده ساله بود با آن حضرت ایمان آورد .

چندی بعد پیغمبر «ص» دعوت را علنی[۲] فرمود و آشکارا مردم را بدین اسلام میخواند . در ابتدا مردم مکّه و خاندان قریش با پیغمبر «ص» بد رفتاری و حتّی قصد جان او کردند . حضرت ناگزیر آهنگ بیرون رفتن از مکّه کرد و بدعوت بعضی از مردم مدینه که تازه مسلمان شده بودند بآنشهر رفت .

سفر پیغمبر «ص» را از مکّه بمدینه هجرت میگویند و ابتدای تاریخ ما مسلمانان است . امسال سال ۱۳۳۶ هجری شمسی یعنی هزار و سیصد و سی و ششمین سال هجرت پیغمبر «ص» از مکّه بمدینه میباشد .

---

(۱) برگزیده شدن به پیغمبری (۲) ظاهر - آشکار

را بسیار حرمت مینهاد . خشم خود را فرو میخورد .

از غیبت ، دروغگوئی ، سخن چینی ، فریب دادن ،
ترشروئی ، تکبر ، گفتن کلمات زشت و ناهنجار[1] دوری میجست .
شبها را در عبادت و راز و نیاز با آفریدگار جهان بسر میبرد . همیشه از خدا میخواست
که او را در کار خوب کومک کند و از کار بد باز دارد . با اهل خانه در کارها
یاری میکرد . مردم را بمساوات و برابری و عدل و داد میخواند .
این اخلاق وصفات نیک مردم را شیفتهٔ او ساخت و دین و آیین او
بزودی رواج یافت .

---

[1] زشت ـ زننده

اخلاق وصفات پیغمبر اکرم ص

حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلّم در اخلاق نیکو نظیر نداشت وتمام صفات خوب در او جمع بود :

برای راهنمائی مردم هرگونه رنج و زحمت را تحمّل میکرد .

در مهربانی وخوشرفتاری با کوچک وبزرگ بی مانند بود . با فقیران می نشست وبرمیخاست و با آنان هم غذا میشد .

یتیمان را نوازش وبیماران را عیادت[1] میفرمود بحدّی گذشت داشت که از دشمنان هم کینه در دل نمیگرفت بلکه با نیکی وبخشش دشمنان را دوست وسرکشان را رام میساخت ، واز تجمّل[2] بیزار بود و لباس ساده میپوشید .

با مقام بلندی که داشت بسیار با حیا و فروتن بود . هر قدر مقام ظاهری او بالاتر میرفت بر فروتنی او می افزود .

در سلام کردن بر کوچک وبزرگ پیشی میگرفت . پیران و دانشمندان

---

(۱) دیدار بیمار (۲) ظاهر آرائی

امام (پیشوای دین)

کسی که بخواهد دستورهای دین را بداند و بآنها عمل کند لازم است امام را بشناسد : از امام پیروی کند و آنچه او میگوید اطاعت نماید .

از پیغمبر (ص) چنین نقل شده : (هر کس بمیرد و هنوز امام خود را نشناخته باشد در گمراهی بسر برده و نادان مُرده است .)

بعد از پیغمبر امام مردم را براه راست رهنمائی میکند .

دین خدا را بمردم میآموزد . خداشناسی و خداپرستی را در میان مردم رواج میدهد .

امام همیشه راست میگوید ، کار نیک بجا میآورد . از کارهای بد دوری میگزیند .

امام همهٔ احکام دین دانا و در همه وقت پرهیزکار است .

امام بمردم مهربان و در راه خدا فداکار است .

امامهای ما دوازده اند که اوّل آنها علی (ع) است .

تعلیمات دینی

دین اسلام

دستورهائیکه پیغمبران از جانب خدا بمردم میدهند تا در زندگانی سعادتمند شوند دین نامیده می شود .

دین اسلام هم همان تعلیماتی است که پیغمبر بزرگ اسلام برای راهنمائی بشر آورده است .

دین اسلام دارای اصول و فروعی است وچون اصول یعنی ریشه ها و فروع شاخه ها است قسمتهائی که بدون آن نمیتوان مسلمان بود اصول دین است توحید ، نبوت ومعاد اصول دین عدل و امامت اصول مذهب وجمعاً توحید، عدل نبوت ، امامت ومعاد پنج اصل دین و مذهب ومعنی آنها بدین قرار است .

۱ـ توحید یعنی خدا یکی است وشریکی ندارد .

۲ـ عدل یعنی خدا عادل است .

۳ ـ نبوت یعنی خدا پیغمبران را برای راهنمائی مردم فرستاده است .

۴ ـ امامت یعنی بعد از پیغمبر امامانی هستند که دین را بمردم بیاموزند .

۵ ـ معاد یعنی همه بعد از مردن زنده می شوند و پاداش کارهای نیک و کارهای بد خویش را می بینند .

علی (ع) در زمان خلافت خود در مصرف[1] بیت المال[2] مسلمین بجدّی دقت میفرمود که بنزدیکان و خویشان خود هم دیناری بیشتر از حقشان نمیپرداخت و حکومت[3] ظالم را بر مردم برای یک لحظه[4] هم روا نمیداشت .

اینگونه رفتار باعث[5] شد که مردم نفع[6] پرست چون از شجاعت و حق پرستی آن حضرت بیم داشتند با او دشمن شدند و پنهانی در انداختن او کوشیدند . عاقبت شخصی بنام عبدالرحمن بن ملجم در ماه رمضان سال چهلم هجرت در مسجد هنگام نماز ، ضربتی بر او وارد ساخت و در نتیجه آن بزرگوار شهید شد .

حضرت علی (ع) در شجاعت بیمانند بود امّا فقط در راه خدا شمشیر میکشید .

در دانش و فضیلت[7] نظیر نداشت ؛ سخنان آن حضرت در کتاب نهج البلاغه بهترین گواه تقوی و فکر بلند اوست . در کرم[8] و

---

(۱) خرج کردن (۲) مالی که بهمهٔ مسلمانان تعلق دارد (۳) فرمانروائی (۴) زمان بسیار کوتاه (۵) سبب (۶) سود (۷) صفت نیکو (۸) بزرگواری

حضرت علی علیه السّلام

علی علیه السّلام[1] فرزند ابوطالب و پسر عمّ حضرت رسول «ص» است.

آنحضرت ۲۳ سال قبل از هجرت، در سیزدهم ماه رجب بدنیا آمد. او در میان مردان اوّلین کسی است که به پیغمبر ایمان آورد و با او نماز خواند.

حضرت علی «ع» پیشوای مسلمانان و امام اوّل شیعیان است. او تربیت شده پیغمبر اکرم و داماد آن حضرت بود. علی علیه السّلام در راه حمایت[2] رسول[3] خدا و پیشرفت دین اسلام فداکاریها و جانفشانیهای بسیار کرد.

حضرت علی «ع» بواسطه ایمان کامل و صفات حمیده[4] ای که داشت نزد پیغمبر «ص» بالاترین مقام را دارا شد بطوریکه او را برادر خواند و بجانشینی خود برگزید[5]. پس از رحلت حضرت رسول ابوبکر و سپس عمر و عثمان خلیفه مسلمین شدند علی علیه السّلام پس از عثمان بخلافت نشست.

---

۱. سلام براو باد ۲. محافظت ـ نگاهداری ۳. فرستاده ۴. صفتهای پسندیده ۵. انتخاب کرد

۲- امام حسن علیه السّلام

خداپرستی و پاکدامنی و خوشخوئی حضرت حسن(ع) در زمان خودش از همه مردم بیشتر و بالاتر بوده است.

امام حسن(ع) بیست و پنج بار پیاده به مکّه مشرف شده است:

دو یا سه بار دارائی خود را در راه خدا با فقرا قسمت کرد: نیمی از هر چه داشت به مستمندان داد و نیمی برای خود نگهداشت حتّی از دو جفت کفش خود، جفتی را که بهتر بود به فقیر میداد و جفت دیگر را برای خود نگاه میداشت.

۳- امام حسین علیه السّلام

در اخلاق نیک و صفات پسندیده هیچکس با حضرت امام حسین(ع) برابر نبوده است.

در همه دنیا کسی مانند حسین(ع) برای نگهبانی دین و پشتیبانی از حق و برانداختن ظلم و رواج عدل فداکاری و از خودگذشتگی نداشته است.

حسین(ع) به نیازمندان و بیچارگان بسیار همراهی میکرد که آبروی آنان نریزد.

شخصی نزد امام حسین(ع) رفت تا از آن حضرت حاجتی بخواهد: حضرت

بخشش بر همه مقدم بود و هرچه بدستش میرسید بینوایان میداد ؛ یتیمان را سرپرستی میکرد ؛ در نظر او زر[1] و سیم[2] ارزش نداشت چنانکه دشمنانش هم تصدیق کرده اند که در نزد علی «ع» کوه زر و پرکاه یکسان است ؛ از حیله و نیرنگ[3] برکنار بود و در راه پیشرفت دین از هیچ مشکل نمیهراسید[4] .

بطور خلاصه آن حضرت در رفتار و صفات نیکو نمونهٔ کامل انسانیت و مسلمانی است .

---

(۱) طلا (۲) نقره (۳) مکر و خدعه (۴) نمیترسید

۴ - امام زین العابدین علیه السّلام

حضرت امام زین العابدین ع، بیشتر اوقات بعبادت و دستگیری از بیچارگان مشغول بود .

صد خانواده از فقیران مدینه را خرج میداد ، هنگام ناهار و شام کودکان یتیم و مردم زمین گیر و بینوایان از کار افتاده را بر سر سفره خود می نشانید و خود با آنان غذا میخورانید .

زین العابدین ع، وقتی جوانان را میدید که بتحصیل علم مشغولند آنان را بخود نزدیک میساخت و چنین میگفت : آفرین بر شما ! شما ذخیره و گنجینه های دانش هستید اگر نسبت بمردم امروز کوچک بنظر میآیید بزودی بزرگان مردم آینده خواهید بود .

۵ - امام محمّد باقر علیه السّلام

حضرت باقر ع، در زمان خود از همه کس عالمتر بوده و یکی از دانشمندان بزرگ درباره اش گفته است : « بزرگترین علما در برابر آن حضرت مانند کودکی بود در برابر استاد خود . »

از سخنان آنحضرت است :

برای اینکه آن شخص خجالت نکشد فرمود : حاجت خود را بزبان نگو و آنچه میخواهی بنویس آن شخص نوشت که فلان کس پانصد دینار از من طلب دارد و بسختی از من میخواهد چون من اکنون ندارم و نمیتوانم بدهم با و بفرما مرا مُهلت دهد تا قرض خود را تهیه و ادا کنم .

حضرت امام حسین (ع) پس از خواندن نامه بخانه رفت و هزار دینار آورد و گفت پانصد دینار از آنرا بطلبکار خود بده و پانصد دینار دیگر را برای زندگانی خویش سرمایه ساز .

آنگاه فرمود : « جز از سه کس حاجت مخواه :

کسی که دین داشته باشد ،

کسی که مُروت و مردانگی داشته باشد .

کسی که باشرف و بزرگوار باشد .

از سخنان آن حضرت است :

۱- مرگ با عزّت بهتر است از زندگانی در ذلّت .

۲- مرگ بهتر است از ننگ و ننگ بهتر است از رفتن بدوزخ .

پاسخ داد : من از خانه بیرون آمده ام که کار کنم و معاش خود را بدست آورم تا از کسانی مانند تو بی نیاز گردم .

دیگری گفته است : حضرت صادق(ع) را دیدم لباس کار بر تن و بیلی در دست دارد و در بوستان خود در حالی که عرق میریزد بکار مشغولست گفتم ، فدایت شوم بیل را بمن بده تا کار ترا انجام دهم گفت من دوست دارم که مرد در راه تحصیل معاش ، خودش کار کند و از گرمای آفتاب آزار بیند .

از سخنان حضرت صادق(ع) است :

۱- در کارها تأمّل کن و تا کار یرا درست نسنجی بآن اقدام مکن .

۲- مؤمن باید عزّت خود را نگهدارد و حق ندارد خود را خوار و ذلیل سازد .

۳- خدا خواب زیاد و بی کاری را دشمن دارد .

۷- امام موسی کاظم علیه السّلام

صفات پسندیدهٔ حضرت کاظم(ع) نیز زیاد است .

امام موسی کاظم(ع) ، شبها زنبیلی پر از خرما و آرد و مقداری پول برمیداشت و بدرخانه های فقیران مدینه میبرد و بطوری که او را نشناسند بآنان میداد .

۱- من کسی را که در کارهای دنیا تنبل باشد دوست ندارم، زیرا هرکس در کار دنیا تنبل باشد در کار آخرت تنبل‌تر است.

۲- تا گیاهی را نشناسی که چیست بو مکن و مخور.

۳- از ظرفی که نمیدانی در آن چه میباشد میاشام.

۴- جز با کسی که میشناسی بسفر مرو و از آدم ناشناس برحذر باش.

۶- امام جعفر صادق علیه السّلام

حضرت صادق ع، مسائل دین را بیشتر از همه روشن ساخته و بسیار کس را دین و دانش آموخته و پرورش داده است.

چهار هزار نفر از شاگردان آن حضرت بوده و از آن بزرگوار علم فرا گرفته‌اند.

حضرت صادق ع، مانند امامان دیگر کار میکرد و کسانی را که برای تحصیل معاش بکار مسرداخته‌اند دوست میداشته و تشویق میفرموده است.

شخصی گفته است یکی از روزهای گرم تابستان دیدم حضرت صادق ع، در باغ خود کار میکند؛ گفتم با مقام بلندی که ترا نزد خداست و با خویشاوندی نزدیکی که با پیغمبر ص، داری آیا باید در روزی باین گرمی خود را چنین بزحمت افکنی

مهتران را بر سرِ سفرهٔ خود می نشانید و با آنان غذا میخوراند .

کم میخوابید . بیشتر شبها تا صبح بیدار و بعبادت پروردگار مشغول بود . بسیاری از روزها روزه میداشت .

بمردم زیاد بخشش میکرد . در شبهای تاریکی آنکه کسی آگاه شود بدرِ خانهٔ بینوایان و فقیران میرفت و از آنان دستگیری میکرد .....

حضرت رضا (ع) وقتی میخواست غذا بخورد میفرمود قدحی بزرگ میآوردند از هر غذایی مقداری در آن میریخت و چون ظرف پُر میشد میفرمود آنرا برای فقیران ببرند آنگاه خود دستش بغذا خوردن شروع میکرد .

از سخنان حضرت رضا (ع) است :

۱- دوست هرکس عقل او و دشمن هرکس جهل اوست .

۲- مِهربانی با مردم ، نیمی از خردمندیست .

۳- خدا قیل و قال و تباه ساختن مال و بسیاری سؤال را دشمن دارد .

از سخنان آن حضرت است :

۱ـ از خدا بترس و حق بگو گرچه هلاک تو در آن باشد زیرا عاقبت نجات تو در آنست .

۲ـ از خدا بترس و باطل را واگذار گرچه نجات تو در آن باشد زیرا عاقبت هلاک تو در آنست .

۳ـ کسی که در زندگانی میانه روی و قناعت داشته باشد نعمت برایش میماند کسی که زیاده روی و اسراف کند خدا نعمت را از او میگیرد .

۸ـ امام رضا علیه السلام

یکی از بزرگان در بارهٔ حضرت رضا (ع) چنین گفته است :

«هرگز کسی از آن حضرت آزاری ندید . هیچگاه بزیردستان و خدمتگزاران خود فحش نداد و باایشان بد نگفت .

هیچوقت ندیدم که آب دهان بپراند . هرگز ندیدم بصدای بلند بخندد ، خنده اش تبسم بود و بس .

هرگاه در خلوت بود و سفره برایش گسترده میشد همه خدمتگزاران تا دربانان د

۳- از کسی که با او صفا نداری، صفا مخواه و از آنکه با او وفا میکنی وفا مجوی و از کسی که درباره اش بدگمانی نصیحت انتظار مدار؛ زیرا قلب دیگران با تو، مانند قلب تو با آنان است.

۱۱ - امام حسن عسکری علیه السّلام

حضرت عسکری (ع) نیز صفات نیک بسیار دارد و کرامات زیاد از آن حضرت ظاهر گشته است.

حضرت امام حسن عسکری (ع) بیشتر اوقات در زندان خلیفهٔ عباسی بوده است کسانی را که بزندانبانی آن حضرت میگماشته اند اشخاصی بدذات و شریر بوده اند تا بر آن حضرت سختگیری و درشتی کنند لیکن همان اشخاص باخلاق و علم و عبادت آن بزرگوار شیفته میگشته و بکلی اخلاق آنان تغییر مییافته و از نیکان میشده اند.

از سخنان حضرت عسکری (ع) است:

۱- اظهار شادمانی در نزد شخص غمگین از ادب دور است.

۲- بخشش را حدّیست که چون از آن بگذرد اسراف باشد، و دوراندیشی را اندازه ایست که هرگاه از آن بگذرد ترس باشد: اقتصاد را مقداریست

۹- امام محمّد تقی علیه السّلام

از حضرت جواد (ع) (امام محمّد تقی) در همان زمان کودکی کراماتی زیاد ظاهر گشته است : با دانشمندانی بزرگ در مسائل علمی مباحثه میکرده و بر آنان غلبه مییافته است .

از سخنان آن حضرت است :

۱- مؤمن وقتی عزت دارد که از مردم بی نیاز باشد .

۲- با مردم بدذات و شریر همنشینی مکن زیرا آدم شریر مثل شمشیر است که دیدارش خوش آیند و آثارش ناپسند است .

۱۰- امام علی نقی علیه السّلام

صفات خوب حضرت هادی (ع) (امام علی نقی) نیز مانند پدران بزرگوارش بسیار است .

از سخنان آن حضرت است .

۱- کسی که خودخواه و خودپسند باشد مردم برا و خشمناک خواهند بود .

۲- جاه و جلال در دنیا بمال و در آخرت باعمال است .

که اگر از آن بگذرد بخل باشد : دلیری را حدّیست که چون از آن تجاوز کند بی باکی باشد .

۱۲ - امام زمان عَجَّلَ اللهُ تعالیٰ فَرَجَه

حضرت امام عصر (ع) از هنگام وفات پدر بزرگوارش غائب شد و بحسب اخبار زیادی که از حضرت پیغمبر (ص) و از ائمه اطهار رسیده زمانی ظهور خواهد کرد که همه جا را جور و ستم فرا گرفته باشد و چون آن حضرت ظاهر گردد خداپرستی و درستی حکمفرمامی شود و جهان از عدل و داد پر میگردد .

پیروان مذهب و اهل ایمان باید پیوسته ظهور آن بزرگوار را انتظار کشند و برای جانفشانی در رکابش آماده باشند .